79

Ash'ār-i-'Abdu'l-Aḥad.

(poetry)

مثنوی فارسی قلمی

ماه نیم ماه چوب

مهر نیمروز غالب

قصائد سخنوران در نعت رسول صلعم (مجموعه)

معه قصائد دیگر و قطعات

از عبدالاحد [illegible]

نسخه بمصنف

۷۹

بسم الله الرحمن الرحیم

یزدان را سپاس که قصیده آفرینش را از بندش مهر سپهر و ذره ماه نیم ماه به نیروی دفتر تاج الشمس و مطالع

دلبرین حبیب او راستان نگارم و درود گرانبها فرستم که نظم عالم را از مقطع انوار قدسی خود خاتم

خاتمه براب افراخته :: زین پس این بیکس زله بر از خوان نعمای گرانمایگان عبد الاحد معین

بن معظم علی ابن پیر علی المشتهر معمور از مرحوم ابن شیخ طفیل علی المتخلص بطفیل خدا بیامرز

که خاک او از خطه پاک سهولی است و این قصبه از دار الاماره شهر لکهنو سمت خاور رویه

مشرف خدا دو هزار سک نمود ارست همانا بینش ... به دارای خاک بر اب می مالد که روزی فرد دل زود گیرد

ویرانی ... فرو ریختند که بر هفت بند نا ... کاشی که روانش خلد برین بیاسایاد

هفت قصیده در ستایشگری شهنشاه دین و دنیا پناه حضرت سید امیر ... رحمة العالمین

صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین به بند طرازی در آرم و دو شنوی نجات جانش گردانم

سپس و ثنای بد اسمای حلقه ارباب خرد و خرد را روان حضرت مولوی محمد فضل علیخان صاحب مکار به

تحصیل سوادان و رئیس اله آباد که بنامه طرازنا قصی عنایت چشم عنایت دارند لیکن بهمین

تمالید و جگرداری بهارا دل داد تماشا تائید عینی و تائید انفس لا ریبی جبال بارم

آمد و بدو آرم که این مرحله و شتحوار گذار به پایداری خامه یکبا بتاریخ ششمین ماه صفر المظفر سنه

یکهزار و دو صد و هشتاد و نه بحر سے نور و بره گرویده یعنی آزاد سے بهفت بند بعقت قصیده

موزون ساخته و از راه اصلاح استادی سید غلام حسین صاحب قدر بلگرامی که حسین از استاد

منشی فلک با این بلند نظری بالتفته آبرو داده به (هفتخوان) نام بدرستیم

چشم از ناظرین فن و گروان تخت پایه سخن آنست و حق همچنان است که اگر دو سپید

و سیاه یعنی روانیهای بالغ و گناه بازندران صواب را و بو بسیار عتاب کنند

رستم دار حکمان گرو دار برد و شن عفو گذارند و تیر بدست نبارند و بدعا جز شنے نوازند

الٰهی از کرم و عطا ازین دریغ مدار

که او کریم و عطایت قبول گردانند

بسم الله الرحمن الرحیم

قصاید مفخر الشعرا در نعت شهنشاه دو بنیاد دین صلوات الله وسلامه علیه الی یوم الدین

خوان اول

الصلوات ای سایه‌ات ناسوده بر فرش زمین
والسلام ای پایه‌ات افزوده بر عرش برین

مرحبا ای علت غائی این دو بنیاد دین
حبذا ای خاتم ایجاد عالم را نگین

ای بهار آفرینش شد ز تو رونق گزین
دفتر ایجاد و تکوین از تو با زیب گزین

عرشه لولاک را انوار تو کرسی نشین
ای بنای هر دو عالم از ثنای تو متین

قصر ایوان تو باشد سجده‌گاه عالمین
چاکرت کسری و قیصر حاجبت روح الامین (جبرئیل)

آستانت قبله‌گاه عرشیان و فرشیان
خاکپایت طوطیای دیده اهل الیقین

تاجداران جهان از خاک پای آستانت
حاسدان عرش اعظم از غلامان کمین

تخت گاهت چرخ اخضر صدرگاهت لامکان / پایگاهت عرش اعظم جایگاهت بیت امین

پرده داردرگهت کروبیان و قدسیان / پاسبان آسمانت حامل عرش برین

بر در عرش آستانت جبرئیل خادم جاه [illegible] / [illegible] خاقان خادم و فغفور [illegible]

سروران جهان را خط بتشبالی شوند / پیروان و همرهان در خاک پایت بر جبین

بارگاهت را رسد جاروب شعاعی زآفتاب / طینت خاک راه تو از ماه چرخ اولین

مشعل دار تو موسی از ید بیضای خود / آینه دار تو عیسی چرخ چارم را مکین

شحنه عزرائیل و شهبا دارت / ~~[illegible]~~ اسرافیل شد / مروحه دار و مکس ران تو جبریل امین

خضر سقای تو باشد پیر کنعان حلقه دار / فرش دوز قصر تو ادریس در خلد برین

کاتب دیوان قدر آراسته ذات و ثبت / حضرت آدم همانا بود اندر بار و طین

از ازل شد تیرا تا انتهای کائنات / هیچ بنده ندیده هم نه بیند بالیقین

مصطفی طه و یس راز دار هل اتی / هادی خلق خدا و حامی دنیا و دین

~~[illegible]~~ و شکر عاصیان [illegible] / شافع روز قیامت پرده دار مذنبین

مصدر وحی الهی مرکز انوار حق / نور و انا فتحنا رحمة للعالمین

صاحب یوم النشور و دافع کفر و ظلام / ضامن روز شفاعت و شکر یوم الدین

دره التاج رسالت خاتم و رسیم

ناسخ کیش ضلالت رایج شرع خلیل

از حضور بار داده قاب قوسین روز الست

منشی دیوان قدرت از ازل تا هر چه هست

مرکبت رفرف براق و آسمان مضمار تو

همکلامت رب تو ای همزبانت جبرئیل

طالبت رب دو عالم ای تو ای مطلوب حق

عاشق راه رضا معشوق مرضی خدا

ای چراغ طور حسنت قامتت ذات العماد

قفل مرجوق لبانت ای دهانت نیم راز

چشم تو تسنیم نجم سعادت ابروان تو هلال

صدرت از الینه تهی و پر ز نور معرفت

سدره مثال
بر دو ساعد شاخ طوبی بازوت ~~اصل~~ کمال

بینت بیک عطردان و غنچه باغ ارم

ساقی تسنیم و کوثر خاتم باده معین

خاتم مهر نبوت ثانی دین متین

انکه فرمان نبوت ناطقی ای شاه دین

تیغ طغرای رسالت فی طراز امش ازل

میزبان ایزد و تو مهمان تو حرم المشعر

همنشینت قدسیان و هم صحبت سبعش

مصطفی و مجتبی محبوب رب العالمین

حامد حمد خدا ممدوح رب العالمین

آفتابت روی روشن ماه تابان جبین

گوهر ناب از دندانت زبان
عقد پر درین سلک دندانت زبان نازدل

والضحی از رخسار تو واللیل زلف عنبرین

شاهدت آمد الم نشرح لقرآن مبین

بنجات مرکان حوران و دکان نشر ملاین

منخرینت زمرمی کوثر و ماء معین

نسبت روی حسن تو با خوبرویان همان / نافریده از ازل حسن آفرین شکلت حسین

یوسف مصری بحسن و لقبت شد غلام / ای سلیمان مثل تو فرق سلیمان بر زمین

ای تویی خیر البشر هم بوالبشر را بابه گاه / آدم از نام تو گشتی یافت در جلد برین

ذات تو با عالم اجساد گشتی خلق / نام تو در عالم ارواح شد حصن حصین

ساحت کون و مکان در پیکران نمود / آفرین صد آفرین صد آفرین صد آفرین

مطلع دیگر بخوانم طور سینا را جواب / مطلع شمس و قمر باشد از خجلت گرین

مطلع ثانی

ابله الوان ~~سوت انوصد~~ ادلیس / وی تویی محرم رسالت را زهی شمع مبین

یا نبی لولاک جاحد آدم سوی خرین / یا زنی سعد یاک و ستی ای وه بدردم بی غمین

با طلب و عصیان آمدم اندوهگین / من غمین هستم غمین هستم غمین هستم غمین

من بدرد و رنج عصیان مبتلا هم روزگار / دارمان ~~از [illegible]~~ و شیطان لعین

ای رسول هاشمی دستی بمن دستی بمن / تر شد از اشک گناهانم قمیص و آستین

سر درت استاده ام ای بیکسان را چاره ساز / حالتم از من چه پرسی ای تو از دلم آگهین

کار دو جهانرا نخواهم از کسی تا رسید / حالتم دارم که اعدا را نباشد ابجین

کاتب دوش نسازم روز و شب در فکر بار
نامهٔ عبدالاحد از لوث عصیان شد سیاه
سهل بر رود از طفولیت ضبطهای جانکنی
چون بگور اندر در آید مردهٔ مسکین من
بی محابا در رسیدم منکر نکیران را جواب
از فشار قبر باشد بهر تو بار انجات
وقت هیبت کن مرا ای شه ز بار خویش
دست من ای شاه دین در حول رستاخیز
بر زان باشم طفیل تو ز بار ملتهب
بر صراطم رهبری کن ~~تا از روانم اال~~ بگذرم تا بر در بهشت
هر دو جنت علم باکت کون و مکان
بر شمار آنکه مرا از همرهان خویشتن
بر صلوات آلات ختم سازم کلام
~~تا طلبش ... صبحگاه~~
سحر خیز سحر سجادهٔ خود گسترد

از تعطل عاجز آید تا ب دوش همین
~~عذر جرمم خواه از درگاه رب العالمین~~
در دو جهان نام خود
~~در دو عالم~~ کلمهٔ توحید وقت واپسین
در شب تاریک لحد نور تو باشد شمع من
رب من یزدان و پیغمبر رسول اکرمین
رحمت ایزد شود مونس مرا تنهائیش
در لوای حضرت باشم به روز محشرین
جز تو ملجائی ندارد این غلام کمترین
نامهٔ اعمال من افتد بدست اولین
ای که ذاتت هست الا رحمة للعالمین
چون ندا سازد منادی فادخلوها خالدین
جای ما هم بی تکلف قرب فردوس برین
صد صلوات از من بروح پاک و آل طاهرین
تا که خورشید نیستا ... سجده سازد بر زمین

تا بود فرش الهی یعنی فرش خاک — تا بود عرش خدا یعنی قلوب المؤمنین

~~تا که فرش ارض باشد آسمان را سرپناه — تا که باشد عرش بر جا سیم بر روشن جبین~~

صد درود از من بروح بر فتوحت روز و شب — صد سلام از من بروح پاک آل طاهرین

خوان دوم

ای وحید انما ابر و ثنا خوان تو بس — ای وجود اقدسش را اول ظهور آید سپس

تو ز ادل وی ظهور تو ز پس

بهر باز عبده با دیده تمنای تو بس — عرصه کون و مکان طی کرده در یک نفس

ای شهنشاه رسل قدسی در صوان جاار — آن یکی مشغل نمانده و آن دگر گوید جرس

میر سامان تو یوسف گاه حاجب تا بیم — تو سلیمان میر لشکر باشد و پورش عسس

ناقه ران تست صالح سیم غمان دارو بود — جارت رضوان که او در خلد سیدارد فرس

چتر بردار تو از خور عیسی بردون تنش — جبرئیل از شهر خود روز و شب راند بلس

جاشنی گیر تو هارون در هماون مطبخت — میر طباخ تو یونس بو نیز و یاری و بس

چون هماون تو بگیر رخ برو سوی تمکان آن — اندر باغ جنت دو دادن وقد سپاس نو و ند بس

با علمداران درت زنیت کجا فغفور را — طائران خلد را جنت چه باشد تا مگس

شمعهای بام بر دون آنکه باشد مهر و ماه — نور سهرهای او از شمع رویت مقتبس

عارضت را با گل نسرین جز الست نسیم — بیت گل تشاواب را النسب تنم با خار و خس

کاملت مشکین چه گویم اوست از لیلای قدر
نافهٔ مشک ختن جسم و طهر او نفس

گنجهای مخفی شود وانه خردل بود
ای به پیش همتت گردون نماید [illegible] مگس

من به جان دارم تمنای که شاید باد وش
گرد هر دوران هر دو ره دو روزنم دسترس

بر زمین پاک یثرب رسم از پای بسر
بر در عرش آستانت بشکنم تا نفس

نقد جان سازم نثارت

گه به بوسم آستانت که نهم رو بر زمین
ای شود جانم فدایت آرزو این است و بس

آشیان بندد به بوی طرهٔ ایوان تو
مرغ روحم چون گذارد خانهٔ تن را قفس

شد وگار از نیع عصیان سینه عبد الاحد
ای بسر وار گناه انیک بفریادم رس

نوش داروی شفاعت در رحیمان و رکام جان
تا ازو یابم شفا الله بس فی هوس

خوان سوم

پایه ات اخر کجا

مرحبا ای ستان حق ستانی که تو در یافته
~~ای کجا شل ترا~~ وزیر بیمبر یافته

چون نمبران خر و سجد و ست در جنت
عرش اعظم را ز قدرت پایه کمتر یافته

نقش تیر چون نقش نول بسته باز رنگ ازل
ماهی به لغاتی خود خود را شکار یافته

هر که نسبت کرد با آسمان خاک درت
ذرهٔ با خیر را چون زر احمر یافته

آستانت برتر از تخت سلیمان است و جسم
خاوبانت را ملک هر دو جهه دردر یافته

آنچه آب تشنگی میجست لوز فیلقوس — خضر از آب بقای ثابت قطرهٔ دریافته

من غلط کردم چه آب آب با شهد لبان — چاشنی شکرت لبت را به ز کوثر یافته

نخل از حکمت روان گردید و شد سرسبز از آن — ای زهی نخل تمنا بارآور یافته

در محیط احترامت چرخ با این احتشام — گنبد خود را حباب سان شناور یافته

ابن مریم از لبت اعجاز قم آموخته — از زبانت خضر اسرار ازل باور یافته

چون بتو حرف خوش نزد ملک ازل در راز — چرخ با این جستجو مثل تو کمتر یافته

صورت زیبای تو دیده صورتگر چو کس از آن — بر سر آئینه روی تو نقش در یافته

کی سلیمان را بسر چنین انگشتری — آنچه تو مهر رسالت خود ز داور یافته

روی خود را چون زر گردابت نگرد برج — تا ابد با خاکی و سروران بهره‌ور یافته

هر که خاک کویت را غازه رو نکرد — تا قیامت فرش خاک سر بسر یافته

ای شهنشاه زمان و تاج بخش سروران — هیبت از نام تو نوشروان و قیصر یافته

ای زحل را چرخ صد اندر نگاران تو — ترک گردون را منجم شحنهٔ در یافته

ای شمیم زلف حوران نفحهٔ از بوی تو — شمه‌ای از بوی زلفت مشک اذفر یافته

از دل دریا نوالت قطره برچکیده — شاه سنجر ولیه تیغ هفت کشور یافته

ای نگرباده شکوه تو سلیمان شخصیه — تو فشله قوس از تو تاج وافر یافته

خرگهت باشد بهشت و درگهت عرش عظیم — ای ~~بتر~~ گیست گو سدره مقام و جای احجار یافته

چرخ را گر زان که باشد از خور و بدر کمال — این کلاه گشت الله از تو زیور یافته

بلکه در تاب جلال بارگاهت مهر و ماه — روز و شب سوزند چون کافور اخگر یافته

مطلع ~~ثانی~~ برارد خامه از چون صبح دوم — مطلعی تو نور از صبح ازل در یافته

مطلع ثانی

ای که خاک درگهت را کیمیاگر یافته — بالبعض زر یافته زر یافته زر یافته

آیت انا فتحنا خواند بر تو راز دار — رایت نصرت چه منصور و مظفر یافته

ای بانگ اندر مغرب بهشت الله زال شام — صد شکست از روی تو خورشید انور یافته

تا گیتی زیشت نه ساز و دست چاک ازل — دست افراز همت بیکار داور یافته

عجیب ای و عکاسی ابو اذر از تو خاتون عرب — چادر عصمت بدوش خویش و بر سر یافته

منزل سودان زبان افراز یافت و سیر چرخ — چادر کافور با اندازه تو در یافته

گر نبودی ذات تو هرگز نبودی ممکنات — آدم از ذات تو خیر از چار را در یافته

ای ز ذات شد ترکیب عنصر و چار اخشیج — از ~~طفیلت اقتدار~~ این چار جوهر یافته
طفیلات تو خمیر

سالکان جاروب از بحر عام فیض تو — جاروب عنصری از تو برابر یافته

ای شه ای الف علم لدن خوانده — ق — ای ترا حق جمله اشیا در ازل در یافته

علمهای اولین در صدر تو محفوظ گشت — وی علوم آخرین در سینه از بر یافته

گشته عالم که تا محفوظ باشند از نهیب — ای زاد شما کار قدرت از تو لنگر یافته

ای بلا و عاصیان باشند در عرش احتشام — ای ز بی قسمت که خویش عبد الله حد در یافته

بهر استغفا نموده رو بسوی بارگاه — رحم تو مر عاصیان را حاجت آور یافته

چشم امید دارم زوای جامی و بیاد و نان — ق — چون بپای مرده ام بر خاک بستر یافته

همه این باشم که باشم بر شمار مخلصان — رستگاری از حساب روز محشر یافته

راه بر سلطان در راه تار عصیان — دست مریم این جفا کش شمکر یافته

آرزو دارم که باشد تیغ لا حول دست — چهره روم من پناه گشت تو در یافته

ای محیط رحمت ز آب خجالت تر شدم

~~تا بر سر او مرا باشد ز بهر تو نجات~~ — تا بر ... ایمان ~~کنی باشد~~ سر اخگر یافته

خوان چهارم

مرحبا ای رحمت حق جان جهان کبریا — باعث اسلام دین محبوب و جان کبریا

ای کلام حق شنیدی بر مکان کبریا — از زبان کبریا ای رازدان کبریا

(بخود بناز) ای توی کز حلم طالب یا هزاران افتخار — (طرفة العینی رسیده) در رسیدی با حشم خویش بر مهمان کربلا

سینه پر نور تو گنجینه سر ازل — از کلام کربلائی از دهان کربلا

(نسیم / ای بهار جان باغ) ای [illegible] آفرینش باشد [illegible] — از تو گل گل شد فضای بوستان کربلا

گر نبودی ذات تو ای مالک جن و ملک — کی عیان گشتی خفی قدر و نوای کربلا

(زینت) ای شهنشاه جهان این قدر و این مکان — (نثار بام قصرت) ای [illegible] اسمان کربلا

آنکه از خاک درت سازد نه نقش جبین — (او قبید) کی گرارش باشدش بر آستان کربلا

خلعت زرتار او حمی با صفی با اختصاص — ای رسیدند ها تو خوش بر مهمان کربلا

آنکه داده مر وجود اول تر آخر ظهور — آن زمان کربلا و این زمان کربلا

(زدیت) بوستان قدس را [illegible] گل نو خاسته — سرو بی سایه قدت از گلستان کربلا

بر سر بر ضیاء تو همی گردد مدام — طرفه چتر هفت رنگ آسمان کربلا

(عصیان بمرط علیه الرحمه) این شنان [illegible] — شافع او باش ای جان جهان کربلا

خوان پنجم

مرحبا حق را تو آیت یا امام المرسلین — بهر گمراهان هدایت یا امام المرسلین

ای شده مر خدا [illegible] یا امام المرسلین — آیه اظهر [illegible] یا امام المرسلین

هر که بنده زاده شد مر ترا محبوب حق   نام کرده مصطفایت یا امام المرسلین

سایه‌بانان کرده عالم روز را سازند شب   آنکه در ظل حمایت یا امام المرسلین

گمرهان تیه غربت را چه آوردی براه   آفرین و مرحبایت یا امام المرسلین

ای خلیل حق ترا از دست خود حق ساخته   خلعت خلت عطایت یا امام المرسلین

ای شهنشاه اسم مرتضی حق را خواستار   ای رضا جوی خدایت یا امام المرسلین

هر که آید بر در تو بنده اگر بگرفته   کرده ادراک حمایت یا امام المرسلین

تا السنبار رفت سوی با ملک عیسی رسید   با فصیح سر کی شکل جایت یا امام المرسلین

اولین آدم توی و آخرین عالم توئی   پس دو حرف این از ثنایت یا امام المرسلین

اولین سازد وضو از آب زمزم در حرم   بعد از آن کو بندهایت یا امام المرسلین

چون حریم کعبه جای حق بود ای محترم   شد لطایف در سرایت یا امام المرسلین

بحر و کان و باغ و راغ المختصر بوی و گیاه   حمله از ابر سحابت یا امام المرسلین

ابر عصیان را خلاف شد همه زان آفتاب   از کف دریا عطایت یا امام المرسلین

وحشیان دشت ذلت را چون آهوی ره نم   ای ز خلق بی‌نهایت یا امام المرسلین

این نسیم صبحگاهی با فصیه بوی گزین   از شمیم جانفزایت یا امام المرسلین

8.

این هلال سان چرخ اول که ولیل روشن است … از مه چهر شماست یا امام المرسلین

بنده ملت عبدالاحد بوده‌ام پیدا ز روز ازل … خاک و لیکن جهان آبا بنست یا امام المرسلین

روز بازار جزا امت سودای ازل … تا ز دور الی کعاب یا امام المرسلین

خوان ششم

ای صلوات ایزدی بر جسم و بر جان شماست … وی سلام سرمدی بر آل و اقران شماست

حل و عقد عالم امکان بامکان شماست … گردش دوران مطیع و زیر فرمان شماست

نیر اعظم مثال شمع شبستان شماست … چادر مهتاب گرد فرش ایوان شماست

نردبان بام حضرت گر سپهر نه آسمان … عرش اعظم قبه‌ای اخضر ز ایوان شماست

صنع نقاش ازل فرمان بی امضای … خاتم مهر رسالت در قلمدان شماست

هفت اطباق فلک مجرای از قصر حباب … عرش اعظم صفه‌ای از قصر و ایوان شماست

اطلس گردون سراوق باشد از درگاه تان … ای ردای حور شادروان ایوان شماست

مهر چرخ چارمین یک مشعل از بزم حضور … ماه چرخ اولین یک شمع ایوان شماست

شاهباز عرش تمکین صعود مقبول تان … ای همای اوج مرغ نخل بستان شماست

فسحت آباد دو عالم هست چون از کناهی … عرصه کون و مکان صحنی ز ایوان شماست

عارض سیم او مشکین نفحه از باغ خداست | نفحه نفحات او نفحه ریحان بی‌شمارست

ای شاه تاج و شیر از بینا کیان ورست | ای ابنای دو عالم مدحت شان بی‌شمارست

مطلع کونین مطلع باشد از مدح جناب | مطلع شمس و قمر مطلع ز نور آن بی‌شمارست

شمس از برج تاج و جوزا از کمربند آن | نجم ثاقب نکته لعل اگر بیان بی‌شمارست

والضحی رخسار تابان والقمر سیمای صاف | سوره واللیل سوی زلف پیچان بی‌شمارست

خوی شهد [illegible] رطب که ماند در [illegible] | این گرزن شاخ [illegible] لعل شکر افشان بی‌شمارست

صبحگاهان مطلعی از روی پر نور جهان | شامگاهان مقطعی از زلف [illegible] بی‌شمارست

آب حیوان [illegible] لعالی از دهان [illegible] | آبرو [illegible] غلطان ز دندان بی‌شمارست

آنچه شد از بوی خوش [illegible] | نکته از [illegible] عرفان بی‌شمارست

چون بلال آمد [illegible] از اسیر حلقه زلف [illegible] | ماه کنعان قیمتی چاه زنخدان بی‌شمارست

آفتاب و ماهتاب ای نور [illegible] | فیضها این عارض پر نور تابان بی‌شمارست

مطلع دیگر [illegible] | مطلع جاذب مشکل گر ز روی تابان بی‌شمارست

مطلع ثانی

مرحبا ای جان جان ابرو ثناخوان [illegible] | صد ای [illegible] جبرئیل مهمان بی‌شمارست

شاه خاور لمعه از روی تابان شماست
بحر اعظم قطره از ابر نیسان شماست

قرص خور بر چرخ چارم کاسه خوان شماست
ناظره بر فلک هم مرغ بریان شماست

آنچه موسی یافت در وادی ایمن از خدا
من و سلوای بهروی خوان الوان شماست

قرص مهر و مه خورد این جاهلی خور روز و شب
بهر بردن را عطا از خوان احسان شماست

باغبان باغ جنت بهر چمن آرای تان
حامل وحی الهی از غلامان شماست

پنج با او آدم و نوح و شیث والا سو جلی
هفت قلزم قطره از بحر فیضان شماست

از غبار راه تان روشن نگاه مهر و ماه
سرمه اهل بصیرت خاک ایوان شماست

آنکه قدر شان فزون از منزل کون و مکان
آنچه من گویم از آن به شأن و ثنای شماست

ای تموز آفتاب روز محشر را پناه
مالک نار جهنم زیر فرمان شماست

بی نگاه چشم بینش سر ملین از فیض تان
~~ناظم نظم دو عالم نظم عالم را نظام~~
وادی چراغ افروزش زیر دامان شماست

حوض کوثر قطره خوی از رخ تابان بود
باغ جنت ~~بهر از فیض~~ میوه از باغ احسان شماست

نخل طور از شاخهای قامت موزون شما
رکن ارکان ارم رکن ز ارکان شماست

فرش خاک چون نه سازد فخر عرش اعظم
حبذا پابوس خاک پای ایوان شماست

آنکه جاروب در تان پنجه فرزان حور
باد جنت خاکروب قصر و ایوان شماست

لوح محفوظ معظم صدر پر نور حضور — ای نفوذ کبریا محفوظ در جان شما است

قاب قوسین ابروان و چشم نور کبریا — تار انظار ملک تار نو مژگان شما است

مطلع الفجر است سیمای منور در نظر — لیلة القدر از سواد زلف پیچان شما است

نکته باشد دهان از نکتهٔ اسرار ازل — ای چراغ طور را نوری ز دندان شما است

ای بیاض گردن از صبح ازل آبی یادگار — ای سواد چشم قدسی خال پنهان شما است

شاخ مرجان ساقهای پای دلجوی شما — نخل طوبی از نخیل باغ دلبستان شما است

ای خط لوح ازل باشد خط مشکین زبان — ای خط قرآن نهر بر خط فرمان شما است

با سیاهی از دهان عیسی گردون نشین — ای عصادار فراز طور دربان شما است

ایکه اسرار فضل باشد پای ارزن تمام — پیر گردون طبل کوب بزم والوان شما است

آرزومند و را قدس ... عبد الاحد — در دو یار بند شاهان از ثنا خوان شما است

دور باشد گو ز ظاهر کلبه جانش سوی آستان — گرچه خاطر بند است لیکن از غلامان شما است

بر حریم حضرت والا نهد روی نیاز — این مریض شوق را امید درمان شما است

ای شفیع عاصیان از لطف بر من کن نظر — ایکه عاجز را نوازش کردنی شأن شما است

خوان هفتم

السلام ای بلبل گلزار یثرب السلام

السلام ای قمری عرش نشیمن السلام

قدر تو افزون بو از سالکان هر دو کون

منزل وحی خدا را شد چراغ تو پدید

ای سپیده دم عبارت از رخ تابان تو

آدم از سجود نوریان آن روز فخر یافت

فخر ابا و جد خویش آمدی خیر البشر

آنکه از آب و هیئت عالمی اسیر شد

ای بشارت ابن مریم راز تو وقت دعا

ای ز انگشت تو ماه چارده ~~دو پاره شد~~ یک شبه شق آمده

ای نبوت را گواه داده بهر سوسمار

پاره پاره شد روان سنگهای سر از تو

یک نگاه تو کند صد گردش لیل و نهار

مهر و مه باشد رکاب نوح بهر گلستان

حق

السلام ای طوطی آیینه دار السلام

السلام ای طایر فرخ نوای شیرین کلام

فرق تو بر عرش اعظم ای بهشت چرخ غلام

خانه کفر و ضلالت یافت از تو انهدام

خلق عالم زلف مشکین ترا گویند شام

چون فروغ نور تو در صلب او کرده قیام

آدم و حوا لقب یافت از نام تو نام

از لب معجز نما جان یافت پوسیده عظام

ای سحاب لطف تو کرده ارادت را غمام

ای ز تو آهو بره از شیر مادر تازه کام

شاهد آمد بر رسالت ریزه سنگ از رجام

سنگ نام تر ابروه دو پاره انظام

ابلق ایام را باشد بدست او زمام

ای هلال چرخ باشد نعل رخش تو خرام

[illegible]

خلق را امان عطا و حلم را کوه گران | ای حیا از نام تو کرده بلندی انتظام

بر فلک چون در رسید آوازه عدل (خوشت) | شد گردون تو را در خدمت جود و داده نظام

حلم تو را نهد بر چرخ مقیم از شکوه | (و شد آتش زیر زمین متمکن گردد قیام) ~~در رسد زیر زمین منهم زمین کرده مقام~~

گر حیای تو بدی جانب کیلان شب | تا قیامت زرخ زدی صبح را محو تمام

ای تو ای دریا همت را بر از تو صدف | پیش دریا با روست منفعل باشد غمام

گر سیلان تو در جوشت آید و نیا برج (از موسایل مے الکل ...) | کرده ادرار تو مستغنی ز دینار و درم

شهره فیاضت قارون شنیده پیش ما | گنجها خوشتن زیر زمین برده تمام

در شجاعت مثل تو نادیده رستم روزگار | منت قدرت قضا را کرده بست تو رام

ای ابوالمنصور صمصامت حسامت بوظفر | تیغ تو فتح و ظفر را لب به بوسد از نیام

ای کمان تو قضا را تیر انداز و هر زم | بوالمظفر زنت قمعات جهانگیرت حسام

چون شکوه هیبت را صیت در عالم فتاد | در مغاک گور پوشیدند رخ زال و سام

هیبت رستم اگر بودی بهر رزم اندر جهان | مرغ روحش در بر سیمرغ بگرفتی مقام

مطلع نو آورم تا نی لعل شنجراغ | ای تو (با صد) لعل بدخشان حب او شان رخام

مطلع ثانی

السلام ای تو سوار عرش اعظم السلام ‌ ‌ ‌ السلام ای تو سوار بر دو عالم السلام

قایم جنگاه خندق فاتح خیبر احد ‌ ‌ ‌ ناصر بدر و حنین و فاتح بیت الحرام

قدر جاه بیت لم از قدر تو یابد التصیص ‌ ‌ ‌ آنکه شد بیت الحرم آن با بیت الحرام

منزل بطحا و یثرب بیت شما روحی لکم ‌ ‌ ‌ چون تو بودی صفحه جدا از منزل بیت الحرام

ای تو بودن قصار امطلع اول الصدق ‌ ‌ ‌ مقطع منزل قدرت بشد بدات تو تمام

زنده عالم توئی ای آنکه وقت ثبات ‌ ‌ ‌ این کتاب آفرینش از بدایت اختتام

ای بیاض بر دو عالم را توئی سرره بد ‌ ‌ ‌ این ورقهای پریشان را تو مانند نظام

ناجی دو عالم ز تو خواهیم نجات خویشتن ‌ ‌ ‌ ای شفاعت را تمنا دارت از ما تمام

تا ضیح گرد آنکه به تخت خود جلوس ‌ ‌ ‌ رب ارباب دو عالم چون کند دربار عام

تا حساب کردنی تا کرده بی پرده دل ‌ ‌ ‌ هر کرا خواهد طلب دارد برای انتقام

هر یکی حاضر شود با نامه اعمال خویش ‌ ‌ ‌ از برای خویشتن هر دو شود هر خاص و عام

آنزمان دارم امید از ذات تو ای رحیم ‌ ‌ ‌ بنده را از یاد مگذار ای تو وقت ازدحام

یک نظر باید بمن تا کار من آسان شود ‌ ‌ ‌ یک توجه کن که ناید بار ناکام الغرم

بنده عاصی تو عبد الاحد در مانده است ‌ ‌ ‌ ای نجات از تو همی خواهد غلام مستهام

این جهان را چون گذارم خاتمه باشد بخیر | ای دلم را خوش مشق این داعی آب باقی والسلام

چون بود درد دم فزون و دامن قرطاس تنگ | بر صلوات طیبات اینک کنم ختم کلام

تا که خیر نیکلیون باشد دفتر ابیات | تا که تاریخ ارض را باشد باب حسن ختام

از من ای شاها مروح باد آل توی | صبحگاهان شامگاهان صد درود و صد سلام

تمت بالخیر

قطعات تاریخ از نتیجه فکر نارسا نامه طراز

قطعات تاریخ تولد فرزند ارجمند اقبال پیوند پاره جان من برخوردار محمد احمد طول عمره و قدره که تاریخ

چهارم محرم الحرام ۱۲۸۱ سحر روز دوشنبه وقت نماز فجر بتولد او رويد

چون محمد احمد از کتم عدم | در بهارستان عالم پا نهاد

بس سرود گشتم سال از روی سرور | بی محابا الف برخوردار باد

۱۲۸۱ھ

ایضا

شد تولد چو بدوشنبه محمد احمد | چارم ماه محرم سبط رسول الثقلین

گشت عبدالله دار لب به تفخر سالش | نام و تاریخ خرد گفت غلام الحسنین

۱۲۸۱ھ

ایضا

محمد احمد از لطف الهی — کرامت شد بمن با حسن زیبا
بگو عبد الاحد از فرط شادی — الهی بخت او بیدار بادا

قطعه تاریخ تولد برخوردار محمود احمد مرحوم که بسال ثانی از جهان درگذشت ۱۲۸۰ھ

چو محمود احمد گزین پور نیک — عطا کرد ما را خدای صمد
خرد از زبان زبان سال گفت — خدایش نگهبان و یاور بود ۱۲۸۵ھ

قطعه تاریخ تولد فرزند دلبند روح و روان من برخوردار محمد حامد طول عمره و قدره که بتاریخ یازدهم رجب المرجب شب شنبه آخر سحری روز جمعه وقت چاشت در قصبه لوهارو تولد گردید

محمد حامد از فضل خدا امسال تولد شد — دل من از طرب بالید و طبع من چو گل بشگفت
چو من عبد الاحد درخواستم تاریخ او از فکر — بدیهه نام و تاریخش ظهیر الدین حامد گفت

قطعه تاریخ تولد دختر نیک اختر جناب مولوی محمد فضل علیخان صاحب احسن پیشکار لوهارو ۱۲۸۷ھ

بدولتخانه فضل علیخان پیشکار من — شده دختر تولد غنچه باغ دلم بشگفت
بتاریخش شدم جویان بلطفی عبد الاحد از فکر — دل من نام و تاریخش غفوری فی البدیهه گفت

قطعه تاریخ امتحان جناب میرزا محمود بیگ صاحب تحصیلدار لوهارو دام اقباله ۱۲۸۷ھ

میرزا محمود بیگ دهلوی — باد او را عمر و دولت از دیاد

آنکه لسوا را بود تحصیلدار　　　امتحان را عزم بردان خویش نهاد

سال تاریخش چو من عبدالاحد　　　التجا کردم ز ملهم یا مداد

هاتف گفتا بامداد علی　　　یا الهی امتحان منظور باد

قطعهٔ تاریخ استقرار حمل زوجهٔ ممن بیگ مصاحب جناب مرزا محمود بیگ صاحب تحصیلدار لسوا دام اقباله ۱۲۸۷

سوی امید الهی کیسی جو ممن بیگ بی لیدین　　　نهال بی ثمر جو آج اس کا بار ور بابا

لکھی تاریخ هاتف نے ز روی فرحت و بهجت　　　برو زینب کیا برج حمل میں آفتاب آیا

۱۲۸۷هـ

قطعهٔ تاریخ تولد فرزند بهونت سنگه مالو بوهی لسوان

داد فرزند ارجمند خدا　　　چون به بهونت سنگه نیک نهاد

وانکه مالو بوهی لسوان است　　　تا ابد قائمش خدا دارد

حسب عبدالاحد چو هندی ~~سال~~ سنقبت او　　　هاتفم گفت عمر خضری باد

قطعهٔ تاریخ وفات عمهٔ اوسط من یعنی والدهٔ برادرم تراب علی بیگ صاحب خلف ارشد منشی مخدوم بخش بعارضه مرحوم سنه ۱۹۳

عمهٔ اوسط چو از دار فنا　　　رو بسوی جنت نمود از بهر سیر
گردون سای　　　گشت سرگردان خود اینها گفته دیر

فکر تاریخش همی کرد عبدالاحد　　　~~ربنا اغفرلنا از چشم غیر~~

بهر تاریخ این دعا با آه کرد　　　یا الهی بوده انجامش بخیر

۱۲۹۳هـ

قطعه تاریخ رحلت برخوردار محمود احمد معصوم که آنجا بکی داعی اجل را لبیک گفت و در قطعه زمین متصل قلعه کهنه در تکیه منڈی بارہ پائین مزار اخلاص شاه رحمة الله علیه مدفون است

چون محمود احمد جان بابا و دل مادر ما [illegible]
دهم ذی الحجه وقت نیم شب وا حسرتا و دردا

ازین دار فنا رحلت نمود افسوس و واویلا
سوی دار البقا منزل گزید الولد [illegible] الطفل [illegible]

ز بهر سال چون عبد الاحد من التجا کردم
ازین اندوه جانفرسا [illegible] غصه [illegible]

سروش غیب از روی الم با گریه و زار
ندای زد که نصف اللیل یوم عید اضحی آه

قطعه تاریخ وفات شیخ کریم بخش صاحب ابن شیخ امام علی مرحوم

محمد ماه کی والدنی مهمات
چهٹے شعبان کو جبدم قضا کی

ریاض خلد میں از بهر ملت
کهار ضوان نی جا رحمت خدا کی

قطعه تاریخ وفات ظفر احمد پسر شیخ محمد جاوید مغفور ابن شیخ کریم بخش صاحب مرحوم که جوان از جهان رفت

این شور چو در حلقه [illegible] ماتم [illegible] برپا
وقت سفر روح روان ظفر احمد

آن کیست که تا شاد گذشت است ز دنیا
هاتف بالم گفت که جان ظفر احمد

قطعه تاریخ وفات عمه اکبر [illegible] والده عزیز عبد الرحمن خلف الصدق شیخ [illegible] بخش صاحب مرحوم

عمه حق بود دلبر

چون به روز بستم ماه جمادی الاول آمد ~~عمه اکبر~~ عبد رحمت زین و یار

بر سر لوح مزارش خامه عبد الاحد ؛ فی البدیهه زد رقم ای اقدر رحمت دربار

۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ تعمیر چاه مولوی رحیم بخش صاحب خلف اصغر شیخ امام علی رحوم

رحیم ست آدمی بخش نام آور بی ؛ که در همت خود ندارد نظیر

بصحرای تهو تهیا بنا کرد چاه ؛ که آتش در و آب حیوان ~~نظیر~~ مستطیر

لعذب و لطافت درآن وش پاک ؛ روان کرد فرهاد وش جوی شیر

~~عبد الاحد~~ به دلو دلم اب تاریخ ؛ چو گر خرید عبد الاحد

~~دل و لو عبد الاحد بهر سال~~ ؛ ~~چو در بیر فرت شده جای بیر~~

به بیر خرد یوسف از بطن چاه ؛ ندارد زهی چاه زمزم نظیر

۱۲۸۶ هـ

قطعه تاریخ ختم تعمیر چاه مذکور

کریم و جواد و رحیم و خلیق ؛ رحیم ست لیس بخش نکو صفات

بصحرای تهو تهیا ارباب روان ؛ بنا کرد چاه سبیل آب حیات

چو شد ختم تعمیر عبد الاحد ؛ بسندید سال از سروش فرات ـ جنات

که از خضر لقا با تنگ خوش ؛ فزون است در آب حیات

۱۲۸۷ هـ

قطعه تاریخ فوت سعادت علی رحوم

ابن ابی الفضل عبدالصمد داد ریغ | بحکم قضا ناگهان جان سپرد

پی سال عبدالاحد فکر کرد | ازان طفل تاریخ در گوش خورد

سروی ناشگفته آواز داد | سعادت علی زیر دیوار مرد

۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ وفات احسان الله مرحوم

مرد حق بود و سست احسان الله آه | بست رخت زندگی سوی عدم

سال او عبدالاحد از غیب جست | اینچنین رضوان بگوشم زود دم

چون به جنت حور و غلمان یافته | بهر تاریخش بکرکن خدم

۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ محمد حیات مرحوم

خلف ارشد نصیب علی | کرد رحلت ازینجهان بثبات

گفت رضوان که باغ دو جنت | گو بکرر دو خلد سال ممات

۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ تولد دختر عزیز اکبر علی ابن مولوی طالب علی صاحب مرحوم و مغفور

چون به اکبر علی بیک بنا ده | شد عطا دختر ز فضل رب

سال ~~دو~~ وقت ولادتش در خور | گفت هاتف جهار بار که شب

۱۲۸۸ هـ — بشتاد [illegible]

قطعه تاریخ الف باء حساب مولوی محمد فضل علی صاحب بنگار پوران

وقت و سالش ... فرحت خواست

چون غیاث الدین وصل ملک تارشکار ‌‌‌‌ ‌آنکه در وصل لوانش یافته جای قرار

از رئیسان الهآباد بهشت او نامور ‌ ‌دی حسب عالی نسب و ستوده دی اقتدار

در سواد رام پور از فیض عام جو لنش ‌ ‌ساخته باغی نُصب با گرد شفت انگشار

نحلهایش را بهین چون جای حور ای طلبید ‌ ‌در اساط صحن گلشن بس بنشسته استوار

سال او عبد الاحد بخت فضلی از فلک ‌ ‌بانگ زد رضوان شده باغ دلارام انتظار

۱۲۷۶ ف

قطعهٔ تاریخ فوت پندت پرم نند الجهانی

حاتم صفت کریم و سخی و حمید عصر ‌ ‌شد در روان که داشت پرم نندان عشاند

هاتف بخاک تیره آن خسته تن بگفت ‌ ‌پندت نماند و نام نکو تا ابد بماند

۱۲۷۶ ف

قطعات تاریخ وفات مسماة برکت زوجه ودیار علیحالفضا بنس غازیپور

شد ز جهان زوجهٔ ودیار شاه ‌ ‌باد بر این رحمت یزدان برو

مسکن وی باد بخلد برین ‌ ‌بهر چنین وحس نیک خو

خامهٔ من سال وفاتش نوشت ‌ ‌از عدد هاتف فرخنده خو

به جگر جان لحد زور قسم ‌ ‌~~رحمت و آب و سبز با ...~~

گور لی ساله او

۱۲۸۸ هـ

ایضاً ‌ ‌رحمت حق باد بر روحش بگو

۱۲۷۶ فرخ

آنکه دیدار و هم علیخان است — زوجه او گذشت ...
پی سال غم عزائی عدن — گو بجنت خرام و بو درکش

الفا

چون اهل و نیک سیرت دیدار شاه آه — رحلت نمود حیف ازین دار تنگنا
سال وفات خواسته عبدالاحد ز غیب — هاتف بگفت باد باو رحمت خدا

الفا

چو جفت اهل دیدار علیخان — نموده رخ سوی باد انی اصلی
بخواند عبدالاحد بر مرقد او — ببرکت باد و رحمت سال فصلی

الفا

آیت رحمت خدای کریم — آنکه دیدار و هم علیخان است
زوجه او ازین سرای سپنج — رخت هستی بسوی جنت بست
پی سال وفات آن خاتون — ~~گفت~~ دل عبدالاحد ز جا برجست
بر لحد زن زر آوری در رقم — فی البدیهه عزائه ارم است

قطعات تاریخ وفات زوجه ... مرحوم

زوجه هادی علی چون کرد رحلت زین جهان
از دو خور یا شمس چون ولیشه لقا دارند

برشکسته بحد عبد الاحدی اردی جانان
سال فوتش زد رقم ای آه و داد و بیداد زنان

۱۲۸۸ هجری

ایضا

چون زوجه هادی علی بستان زیب ارم
بربست بار خفت زدنیا و رخت تا سوی علام

سال غمش عبد الله جدا از دریان باب خلد
رضوان بگوشم زد ندا او طوطی باغ ارم

ف ۱۲۷۶

قطعه تاریخ فوت بوبت شکه فانوگوی لوران و لعوزنت شکه برادرش

حیف بوبت شکه نیک نهاد
بجای او
از سرای سپنج و دار الم

آنکه فانوگوی لوران بود
کرد رحلت بسوی ملک عدم

گشت زین رنج روح را نوحان
عالمی مبتلای درد و الم

بعد دو ماه و روزهای دو رست
از وفات بجلیل ملک عدم

به برادرزنت شکنش را
عهده او زحاتم ارحم

شد عطا از عنایات یزدان
حق بمرکز جنتش نهاد قدم

خوش الله که این بشارت نیک
از نهانخانه شد عیان بهم

کلک عبدالاحد بعطر زبن
بهر تاریخ این سرور و غم

لعه شاد و زده را ... دیگر

اگر دو بیت باشد معنی آن
دو صد بیت دا اگر دو بیت
بیت چل روز عوض ... فقط
دو ده او رسد و حس باید
ع لعه سه ماه و مدت چهار روز

حرف نادر ز نہر رخ بجوست :: از فلک گفت رحم غم توام

قطعهٔ تاریخ وفات محمد ماه برادر کوچک محمد جان پسر شیخ رحیم بخش مرحوم ۱۲۸۸ھ

۱۶

کہین ماه از آسمان کریم :: برافتاد و اوج بدار نعیم

چو از جور گردون کہن صدمه جوے :: زمین قبر به مغرب نہان کرد روے

چو عبد الاحد بہر تاریخ سال :: به پیر خرد کرد ایک سوال

ز جور فلک بانگ غمناک کرد :: که ماه گزین اندرون خاک کرد

۱۲۸۹ھ

بگفتا فغان زین کہن چرخ دون :: که ماه گزین کرد خاک اندرون

قطعات تاریخ رساله منظور از نتیجهٔ فکر گرامی سخنور نامی رشک فردوسی و لطائے

حضرت استاذی سید غلام حسنین صاحب قدر بلگرامی دام فیضه

گفت عبد الاحد وحید العصر :: نعت پیغمبر اسمه احمد

هر که بشنید و دید از خود رفت :: وز پی سال قدر رفت بخود

فتح شد منظور تاریخش :: بی بها منظور ز عبد الاحد

الفا

منظور اسپے نوشت عبد الاحد :: بمدیح محمد عربی

اول تو اندازِ ... اور یہ اضافہ چاہیے۔ اور دیر اندر خاک چه کرد اور اگر ماه مرد ... معلوم ہوتا ہے ... اندرفت ... که ماه گزین کرد خاک اندرون ... ۱۲۰۰ ...

مدنی و حجازی و سیدی قرشی هاشمی و مطلبی

قدر یکشو و ملوه تاریخ مقتضوان مدیح پاک نبی

سنه ۱۲۹۵ هجریه

قطعات تاریخ ریخته قلم جواهر سلک ناظم نازک ناثر عدیم المثال بدیع غث را از فکر
گزینش و سهو و فصاحت را از خامه بتر بینش سهو والله ملک نگوئی برادرم
منشی حاجی قنبر علی صاحب شسته در هندوالب ضلع بردوی

ای شاه رسی و سب قدر عبد الاحد لسان سعت قصاید و معانی سفت

زهی نسیم بلستان مدر نگینش که غنچه دل افسرده همچو گل شگفت

سرم برالو غارت رسید غیب عجیب و فر بعت از برای سالش گفت

۱۲۹۵ هجری

ایضاً

ناظم سحر بیان عبد الاحد ملک معنی را زو سب او نظام

وه چه زیبا مضمون آراسته شدی اهل ارادت و قف عام

از سر بهجت سرودم سال ایضاً جید اصل علی نادر کلام

۱۲۹۵ هجری

مضمون نوشت چون عبد الاحد در خصوص مدحت شاه حجاز

باول خوش گفت هاتف سال او مضمون جید از پی اهل نیاز

۱۲۹۵ هجری

طائی بلبله وال کتابه در الفت   نعت نامه نوشتن بمو رقم

از پی سال فرخی نامش   مرحبا نظم بی بدل گفتم

قطعه تاریخ از نتایج فکر رسای جناب مولوی مظهر علی صاحب دام ظله خال نامه طراز

منظور نامه به نعت شد چون   گفت طائی سعید سرمد

هاتف مظهر ز لب تاریخ سال   منظوران مدیح پاس احمد

۱۲۸۶ هـ



قطعات تاریخ تصنیف قصاید هفت خوان

قطعه تاریخ چکیده قلم بلاغت رقم دبیر خوش نگارش محرر منشی جادو تقریر سحبانی سحبان را جا والقمانی لقمان را روان جناب مخدومی مکرمی حضرت مولوی سید فضل رسول صاحب تخلص قطعه وار رسیل و درسلک تخلص

18

مولوی عبدالاحد صاحب زمان — قول او ارباب معنی را سند

هفت خوان را در جواب هفت بند — گفت و تحسین کرد بر نظمش خرد

در سلک تاریخ سال نظم او — گفت نظم افصح عبدالاحد ۱۲۹۰ هـ

قطعات تاریخ از نتیجه فکرهای مشفقی مکرمی منشی فرزند علی صاحب رفیع بدایونی

مشغول مولوی عبدالاحد — کرد موزون نعت ختم الانبیا

نقش هفت بند ش ساخته — هفت خوان موسوم کردش مر ورا

نقطه نقطه اختر تابنده — حرف حرفش رشک ماه پر ضیا

هر که خواندش تا که بشنیدش بگفت — آفرین صد آفرین صد مرحبا

بهر تاریخش بزانو برده سر — استعانت کردم از فکر رسا

از سر کیوان رفیع آمد بگوش — مطلع خورشید تاریخش مرا

بی سر نامید تاریخ دگر — مقطع خورشید گفتم برملا

ایضاً

چون ز عبدالاحد بیافت فروغ | شمع نعت رسول نیکو خو

بهر سالش ز روی بسم الله | هاتف غیب گفت آخر نیکو

قطعهٔ تاریخ از نتایج افکار شاعر شیرین سخن مدّاح مولوی احمد حسین صاحب [illegible] متخلص به [illegible]

مولوی عبدالاحد داد سخن خوب داد | کرد او منظوم در نعت پیمبر هفت بند

تابش نور معانی هست از ظلمت [illegible] | زین سبب معلوم گردد هفت اختر هفت بند

چون که وحشت فکر کرده از پی تاریخ سال | شد برابر در سنینش با هفت پیر هفت بند

[illegible]

قطعهٔ تاریخ از فکر عالی جوهر خداداد منشی عبدالحمید صاحب متخلص به [illegible]

بمدح جناب رسول کریم | رقم نظم چون زد بفکر متین

بود نام نامیش عبدالاحد | که در دوده اخویش باشد مهین

بهر مصرعه او هزاران درود | بهر حرف او صد هزار آفرین

زهی گشت ولیش بهر سال | دل زار این مستمند حزین

که ناگه خرد از لب وده گفت | قصاید ثنا از خداوند دین

مثنوی در تاریخ از نامه طراز

سپاسی بذات سخن آفرین
که آهنگ ما را بخوبش بساز کرد
نشیدم چو آمد به پایان کار
بطرزی که بی طرازی ~~بنگلو~~ نگاری
بگفتم که سازد خدای سخن

درودی بجان رسول گزین
ردیم ورجوری باز برد
خرد گفت با من که سالش نگار
دهد مصرع آخرین سال او
پسند سخن سنج هنجارش

۱۲۹۸

19



بسم الله الرحمن الرحیم

فصلی تاریخ از عمر عبدالله عفی عنه

تاریخ وفات عمه اوسط حاجیه
والده برادرم میرزا ابوطالب

عمه اوسط چو از دار فنا | رو سوی جنت نمود از بهر سیر
فکر با نعمای من عبدالاحد | ربنا افرط لنا ما دیش بخیر
بهر تاریخ اینید عا باه گرد | یا الهی بوده انجامش بخیر

۱۲۸۷ هجری

تاریخ وفات برخوردار محمود احمد معصوم
که بعضه بوزن وفات یافت

که چون محمود احمد جانا با وول یاور | دهم ذیحجه وقت نیم شب در جشن تا ور راه
از زمین دار فنا رحلت نمود افسوس و واویلا | سوی دار البقا منزل بزد ای وای یکم ماه
بهر سال چون عبدالاحد من از اشک گردم | ازین اندوه جانفرسا و هم من غصه جانکاه

سروش غیب از روی الهام با هر پیر و برنا گفت ندای زوال نصف اللیل یوم عید اضحی آه

سنه [illegible] هجری

تاریخ وفات شیخ رحیم بخش مرحوم

تحمید بادین والدین مهات چون سعادت او حسدم قضا کی

رباعی جلد من از پیر بلقیت لکار محمود ثانی جا رحمت خدا کی

سنه [illegible] هجری

القاضی ظفر احمد مرحوم

این شور بود حلقه هر یا کشمیان شد وقت سفر روح و روان از ظفر احمد ؛؛

آن کیست که با یاد گذشت از دنیا هاتف بالهام گفت که جا بر ظفر احمد ؛؛

تاریخ وفات عمه اکبر نبی والده برادرم عبدالرحمن مرحومه

چون یک شب از ماه جمادی الاولش ؛؛ عمه اکبر را گذر بود رحلت زین دیار

بهر سال مرگ از آن خاتمه عمه الله حد فی الله بلده و رقم ای الفقد رحمت در کنار

سنه [illegible] هجری

قطعه تاریخ رساله اهداف الغیب تصنیف برادرم شیخ قمر علی صاحب

حاجی بلبل حرم حضرت فخر علی آنکه زالث گرش غلغله هر چار سو ؛؛

شهره نشان گرفتن ز دو الصفا بلند در عرب و از عجم تا الف تا فصحو ؛؛

مهر سپهر سخن بدر سمای کمال ؛؛ شکل نیار در خبر او خرج مال جستجو ؛؛

خامه گوهر طراز نامه نگار خویش — از صدف سینه‌اش ریخت لطف لولو

از پی منشا نگار سر و دفتر گزین — وز پی ارشاد آفتاب گرد ره آورد او

نثر بلیغ و فصیح شور بافلاک زد — منشی سپهر فلک گفت که از شکل مه

برق معانی فشاند شعله زنان لکتاو — چشم دو اختر کشاد دیده بحیرت ورد

آئینه صفحه اش غیب نمای علم — وز رخ لفظش گزین معنی حق رهنمود

حرف بلاغتش همه شکل دو گیسوی حور — معنی خوبش عیان چون ز دل نافه بوی

نقطه حرف سیاه مردمک چشم حور — دیده حوران همه علم نور فزاید از و

طبع گهرزای من رشک در گوش سخن — آنکه دهد سپهر فلک باید از او گیرد

رنگ سیاهش نگر روشنی صبح ازل — خط سوادش گزین به ز خط جوهرد

بین سطور کتاب چشمه آب حیات — هست دبیر فلک زنده جاوید از

سلک نگارش از طرز ظهوری بود — گوش دل اهل ملک محو خروش آهنگ او

خورده سه عبدالاحد گوهر تاریخ نغز — از صدف فکر خود نافه فشاند برد

نقطه سنجش چو یافت آه باغ مراد — سال بسی بر گزین نام مرادم بگو

سنه ۱۲۸۹

الغب

آن سخنور که بود قنبر علی | مثل او هرگز نیارد روزگار
سرگذشت او با نکات عجیب | زود نوک خامه قدرت نگار
در فصاحت در بلاغت بانیش | غیر احوال کسی نشنید زینهار
ای زهی رنگین بیانهای او | تحفه کاغذ نمودش سبزه‌زار
نثر او از نثر میرزا ابجدش | نظم او از نظم گوهر آبدار
طبع گوهرزای این عبدالصمد | بهر سال فوت شد گوهرنثار
غوطه زد غواص من در بحر فکر | گوهر فکر آمدش اندر کنار

سنه ۱۲۸۸ هجری

الصا

چونکه قنبر علی مراد دین | حاجی خانه خدا گردید
کرد طوف و اقامت حرم | شور و ورد و مرحبا بر دید
باادب سال او رقم زد این | حاجی خانه خدا گردید

سنه ۱۲۸۸ هجری

الصبا

چو قنبر علی کرد قصد حجاز | زهی پیر کمر دامن بر زده
خدا کرد لطف با مراد دین | ز راه خدا همچو کس سر زده

۱۲۸۸

والصا

چو قنبر علی شهره انگشت بیشت | نظری بدار و به تماشایش
سر و شستم ز بهر سال آن دل | بود بستر جا اش زبهر کس

۱۲۸۸

الله

چو قنبر علی شعر شیرین شمار — نوشته نه رخ چو سعدی دارد او

زانگشت معنی و لفظ شگرف — زهی داد جلوه بطرز نکو

پی سال تاریخ او در کتاب — ز بهر خرد شد مرا جستجو 22

سروش زبانم زبان برگشاد — زبان در ستایشگر بهای او

۱۲۸۸

الله

سمند سخن قنبر علی — سخنهای خوش روشن تر از انوری

جواهر جواهر چو ایثار کرد — ندا آمد از چرخ نیلوفری

پی سال تاریخ هر جوهرش دلبری — عطارد به آهنگ خنیاگری

۱۲۸۸

الله

چو قنبر علی شعر عالی نگار — وقایع رقم کرد اندر کتاب

پی سال وصلش نمودم سؤال — سروشم بگفتا چراغ دلیل

[illegible]

الله

قنبر علی عالی فکر — رفت به حج و آمد باز

ده جهت اندک [illegible] — بین طوفش [illegible]

سال دوران [illegible] — [illegible]

واحد [illegible] — آن [illegible] راه حجاز

[illegible]

ایضاً

چو از قنبر علی این نامه نغز / نمود ختامه با صد خوش بیانی

پی سال سمی چرخ چارم / ندائی زد که خضر راه دانی

۱۲۶۱

ایضاً

چونکه قنبر علی از طرز بدیع خط نمود / واقعات حج خود آنکه بود فرض عین

طائر سدره با آهنگ گزین بهر سال / کرد از سدره ندا هادی خضر حرمین

سنه ۱۲۶۸

ایضاً

شد ختم چو نامه نگارین / از کلک ... در ... بکرم

بهر طرز نقاد لش بحور سال / مقبول سخنوران عجم

۱۲۶۸

ایضاً از فکر جناب عالی جناب ... قبله دام ظله

چه قنبر علی ذره ای نامه ارشش / رقم شد از کلک خوش نال او

پی سال فطرت نکرده رفت / سروش ندا زد بهر سال او

که نورش محیط جهان شد بلا / چراغ حمد آمده سال او

تاریخ جای شیخ رحیم بخش صاحب مد ظله که در بمبئی بنا کرده است ۱۲۶۸

رحیم رحیم بخش نام آوری / که در بمبئی خود ندارد نظیر

مصلای بمبئی بنا کرد جا ه / که تاریخ او در دو آمد نظر

بعد چو این هفت در رود نشست تا — رود آن کرد نهر عسل جوی شیر

ولی دیو عبدالاحد بیر تاب — چو در میز قدرت شاع آن بیر

به پیر چه و یوسف از بطن چاه ز — ندارد زهی چاه زمزم نظیر

۱۲۹۶ هجری

دیگر

گر بیم است و چراغ تابش نخوران — رحمت و بس بخش نیکو صفات

صحرای تشنه را بریگ روان — بنا کرد چاهی که آب حیات

چو شد ختم تعمیر عبد الاحد — بسنجید سال از سروش فرات

که از خضر گفتا بانگ خوش دل — فرود آن رسانه خضر ز آنجا آب

۱۲۹۷ هجری

تاریخ فوت سعادت علی خلف اکبر عبدالصمد مبونگر

صد حیف طفل عبدالصمد را دریغ — بحکم قضا ناگهان جان سپرد

پی سال عبدالاحد فکر کرد — از آن طفل تاریخ در گوش خورد

سروش ای گشته آواز داد — سعادت علی زیر دیوار مرد

۱۲۹۹ هجری

تاریخ فوت احمد الله مرحوم

مرد خوش احمد الله ز جهان — لب زخت زندگی با سوی عدم

سال او عبدالاحد از غیب جو رسید ... زنجیبش رضوان بگفتا جنتم زود آمدم

چون نکهت حور و غلمان یافته ... بهر تاریخش بگو گفتش خادم

۱۲۸۸ ہجری

تاریخ فوت محمد جان خلف اکبر شیخ علی بهوتی

خلف ارشد نصیب عیسی ... کرد رحلت ازینجهان بسبات

گفت رضوان که یافت ام نجیب ... تو بگو در ارم خلد سال ممات

۱۲۸۸ ہجری

تاریخ ولادت صبیه رضیه مولوی اکبر علی طوطی صاحب

چون به اکبر علی نیک نهاد ... شد عطا دختری ز فضل رب

سال در وقت ولادتش در حور مست ... گفت هاتف چهار بار که شب

۱۲۸۸ ہجری

تاریخ تولد صبیه رضیه مولوی محمد فضلان علی صاحب بسنتگار نگور

در دولتخانه فضلان علی بسنتگار انجا ... شده دختر تولد غنچه باغ دلم گشت

بتاریخش شدم محو عندلیب اوصاف دل ... دل این نام و تاریخش معصومه امی العدیبه گفت

۱۲۸۷ ہجری

تاریخ اسمی جناب مرزا محمود بیگ صاحب تحصیلدار انکور

مرزا محمود بیگ عالیشان ... باد او را عمر و دولت ازدیاد

آنکه انکور را بود تحصیلدار ... امتحان را عزم کرد آن خوش نهاد

سال تاریخش چو جستم از خرد — امتحان کردم ز تعلیم تا بداد

هاتف غیبم ندا داد و گفت — تا ابد ابیات مقبول باد

قطعه تاریخ استعفا از عمل روزینه منشی بیگ صاحب جناب میرزا محمود علی صاحب کمشنر

24

مهوش اسپ بکرمی چو منشی بیگ نیز — خیال بی ثمر چو آمد رستی ... باد

پی تاریخ هاتف غیب گفتا ... — برون زین بیا برج حمل بین آفتاب آ

۱۲۸۷

تاریخ تولد فرزند بلونت سنگه قانونگوی و قلعه دار لکهنور

داد فرزند ارجمند خدا — چون به بلونت سنگه نیک نهاد

وانکه قانونگوی لکهنور است — تا ابد قائمش خدا دارا د

حسب ... چو هندی سال — هاتفم گفت عمر خضری باد

سمت ۱۹۳۰

قطعه تاریخ نصب باغ جناب مولوی محمد فضل علی صاحب سهسکار لکهنور

چون جناب مولوی فضل علی سرکار — آنکه در تحصیل لکهنور یافته جای قرار

زر بسی از اهل دولت داد تا بهر — ذی حسب عالی نسب ذی همت ذی اقتدار

در سواد رام پور از فیض عام خویشتن — ساخته باغی لطیف با کرد خشت استوار

نخلهایش را ببین چون قامت حوران خلد ... در لباس صحن ملک ... شده است سور

سال او دعلت بر صفه مسجد نالید از فلک ... هاتف غیبی ز شعور شد باغ دار ارم آشکار

۱۳۰۹

قطعه تاریخ وفات جنت مرحوم مغفور ... مجتهد ... رحمه الله

که از شدت ... تاریخ ... بیع

آقای شیخ کریم وحید عصر ... تقدیر روز که وارث جرم خداوند

قلم ... مرحوم ... پاک تن نوشت ... جنت بماند و نام نکو تا ابد بماند

۱۳۰۹

تاریخ وفات ... زوجه ... رضا علی ...

سال ... الله ... حسب ... عمر ...

شد ز جهان زوجه ... پناه ... باد گر ... رحمت ... برد

... با ... ... به ... خو

خامه ... سال وفاتش نوشت ... از ... فرخنده خو

... رحمت ... ۱۳۰۹

ایضاً

آنکه ... رست ... زوجه ...

پی سال ختم عزالله عدل || تو بجنب خرام و بود رنگش ||

سنه ۱۲۹۹

ایضاً

چون اهل بیت شد و عبدالرشاد آه . || رحلت نمود حیف از این دار الفنا دگر

سال وفات خواستم عبدالله || هاتف بگفت باد با رحمت خدا

ایضاً

چو برکت اهل و بید ملک || نموده رخ سوی ماوای اعلی

نوشت عبدالله شکسته || ببرکت او رحمت بسالی

ایضاً

آیت رحمت خدای کریم || آنکه دیدار روح عالی رست

اهلیه او از این کده غم || رخت منزل بجای جنت بست

بهر سال وفات آنکه فوت || کلک عبدالله زجا بر جست

بر محمد و بر وی و روز رحم || من الیه بغفرانه ارم رست

سنه ۱۲۹۹

تاریخ وفات زوجه حاجی ...

زوجهٔ والی کشور در رحلت الملا — از وفور ماتمش چرخ و کشور افغان دریغ

بهر تاریخ محمد عبدالله محرومی خان — سال فوتش روز رحم انی آمده و بلا دریغ

الفنا.

زوجهٔ والی سپهسالار نادر خان — بر لب رخت زبند گیتی و در گشته سوی عالم

سال فوتش عبدالاحد از در صفا بات غفلت — رضوان گو بهشتم روز در گو طلوعی ارم

سنه ۱۳۰۹ شمسی

تاریخ فوت بلوچ شده حاکم بندری کشور و مقبره است جای باد

حیف فوت شاه نیک نهاد — از سرای سپنج و دار الم

آنکه حاکم ولای کشور بود — کرد رحلت بسوی ملک عدم

گفت زین ریح روح در هوا — عالمی مبتلای درد و الم

بعد چو ماه دور ها گذشت — از وفات عجیب ملک عجم

بهر او زینت گلشن را — عبده او زعالم ارحم

شد عطا از عنایت سرور — حق بهر کرد خلیل نهاد قدم

بوحشی بود دل اشارت شد — از بیان خانه شد عیان جسم

فلک عبد الاحد لطف ربانی — بهر تاریخ این ارده و غم

حرف تا در زمین جرح نوشت — در فلک گفت رحم کرام

۲۱۰ [?]

سنه ... [illegible]

تاریخ وفات محمد باد مرحوم میرزا ابراهیم رحوم

ایمن باد از آسمان کریم — بر افتاد الوا بداز الغیم

چو از بحور دون این لبیه جوی — زمین قمر مغرب نشان رو ادی

من عبد الاحد بهر تاریخ سال — به پیر خرد چون نمودم سوال

ز جور فلک بانگ غمناک زد — که باد بزمین اندرون نکات

سنه [illegible]

قطعه تاریخ وفات حضرت مخدومه مرحومه ممالک ... اکبر بن ... علیه [illegible]

تا بود وطن ... وام ...

چون نشستم جمادی الثانی — بوم اربع بحکم رب جلیل

[illegible]

[illegible]

روضهٔ خاص ابرار فردوس — سوی جنت بود رحلت ز سر رحیل

از لب طوطی هاتف خلد — سال او یافتم بخلد دخیل

۱۲۸۹ هـ

ایضاً

مریم وقت خال یار اہل — بجناب بتول پاک رسید

سال ترحیل او ز جهان فانی — گفت هاتف ز برج لقا رسید

۱۲۸۹ هـ

قطعهٔ تاریخ تصنیف عطر مجموعه شرح مجموعه سخن ابن الفصحا سخنور نامی جناب مولوی سید غلام حسین صاحب گرامی

استاد من چو قدر سپهر قدر و بارگاه — شرحش شد بدیع چو شمع بهر انجمن

عطری کشید عطر ز مجموعه سخن — زان عطر شد مشام معطر اہل فن

نظامی بفکر سال شدم خوش سروش خواند — گو عطر نکوی گل مجموعه سخن

۱۲۸۹ هـ

ایضاً

آن وحید العصر قدر عالی جناب — عطر تو در مغز اہل فن گذشت

یعنی مجموعه سخن را کرده شرح — بهر هر ره رهنمای هر گذشت

سال تاریخش ز روی اسناد — گفت نظامی شرح لاثانی لکھا

۱۸۷۲ء

قطعات تاریخ تولد دختر نیک اختر عزیزی رفعت علی سلمه که در شهر شعبان ۱۲۷۹

روز سه‌شنبه وقت ظهر روز آمده تولد کرده بود

27

شنبهم شعبان وقت نیم روز / بود نوزدهم هست از فضل خدا

با هزاران فرخی مولود نیک / زد قدم با خیر و برکت مرحبا

ای پدر دلشاد رفعت علی / شد تولد دختر با ذکا

از کرم حق چشم بد دور باد / حافظش یزدان بهر صبح و مسا

چون سرم بزانوی فکرت نهاد / تا بگیرد سال از ذهن رسا

گوش من ناگه پی سالش شنید / دختر نیک اختر از لطف خدا

۱۲۷۹ ه

ایضاً

چون پدر دلشاد رفعت علی / شد تولد دختر فرخنده خو

از عدد وی‌اش خیر و برکت شد عطا / نام و سالش خیر و برکت بالگو

۱۲۷۹

ایضاً

دکان شانه نیک رفعت علی / نو دختر آمد بروز سعید

سروش از پی سال گفته اند / بر نو رسیده ز نخل امید

۱۲۷۹

ایضاً

چو دختر بگو بر رفعت علی / امید فرحی زد قدم مرحبا

دلم سبز و غنچه خوش نهال / گل نورسی شاخ امید را

۱۲۷۹ ه

الف

در سرای دولت میرزا علی — دختر آمد هنگ افزون خنک

سرور بابا و علی سال تاریخ — بارور گردید شاخ آرزو

۱۱۰ — ۱۲۹۳

الف

سپاس گوی با بدرگاه حضرت خالق — بدرگهت بزرگوار گزیدت بود بود

که نخلهای تمنا ثمر بخشید — بمیوه های ارادت چه بیشمار نمود

به رشک اب غم و رنج و درد جان فرسای — به بین هزار و عیش و خوری بشنود

که در حرم مطهر کنیز برادر نو — چه دختر فرخ فزای رحمت فرمود

که نود شمس ستاره در شبنه تک — بوقت انصف شمار او در آمده بوجود

سخنهای پدر او در دوشنبه اید — بدیده دل او نور دنور فزود

زبخت و عمر را تا به بخور و دایم — خدای را بود امین چشم زخم حسود

بگوش نظامی فرح نوای زود بیای — سرود عیش همایون زبهر سال سرود

که عنوان نوسال ولادت او بصورت معنی — هزار و دو صد و هشتاد سال و نه افزود

۱۲۸۹ هجری

الف

در سال ساعتی نبی بوقت نیم روز — سه شنبه تمام ولوم الست روز محرم

در حریم دولت آباد و بهین رفعت علی — قوت بازوی من یعنی اخی اکرم

دختری فرخنده پی فرخ لقا ماه تمام — با هزاران طالع فرخ بزاد و زد قدم

از پی سالش چو نظامی مصرع رنگین بجست — تا برآید پنج سال از خامه جامع رقم 28

کلک من صنعت نگار این مصرع نادر نوشت — دختر ماه لقا زیبای رو میمون قدم

۱۲۸۹ ه ۱۲۸۰ ف ۱۸۶۳ م ۱۹۲۹ ش ۱۲۷۹

از حروف نقطه دارش سال هجری شد عیان — وز حروف غیر منقوطش و ملفوظی بهم

۱۲۸۹ ه

گر کنی اعداد فصلی سال زو آید پدید — هم یهودی را لب بر جوا از شمار آید قلم

۱۲۸۰ ف ۱۵

نقطه حرفهایش آنکه ملفوظی بود — عیسوی سال از عدد هایش به بنیاد آید بهم

۳۰۵ ۱۸۶۳ م

از عدد های زبر سنت برآید بازهی — وز قدیر و بینانش سال هجری با تتم

۴۴ ۱۹۲۹ ۱۲۷۹

قطعه تاریخ تعمیر کمره آرام منزل

چون جناب والد من قبله دنیا و دین — نام پاکش دان علی را با معظم کن قرین

از پی آسایشم آرام منزل ساخته — نام هم آرام منزل کرد آن بیت نوین

وه چه زیبا کمره فرحت فزای جان و تن — تابش گردون آشنا کامش چو فردوس برین

تا جهان ماند بپا دایمش آباد باد — تا ابد ظلش بفرق نظامی اندر بین

سالش از معمار قدرت خواستم گفتا سروش — نانی و نوا نخانه گوئی فغفور احسن

۱۳۵۵ھ

فرو عبدالاحد ظامی

احمد تو نگهبان که غلامے حسنین — حیدر تو حافظ که سلامے حسنین

ولہ

نام تو قنبرے علے یعنی غلامی مرتضیٰ — ورد تو بادے علے یعنی سلامی مرتضیٰ

ای که باشد مر ترا دست یداللہ دستگیر — حرز تو بادے علے باشد تو حامی مرتضیٰ

قطعہ تاریخ ختنہ برخوردار محمد احمد طول عمرہ

تاریخ تھی ستائیس اور رنگیلا دن — دی حجی کا مہینا تھا اور شاہنگاہ

اعدا کا جدا کرکے سر بیٹا تو لا ہاتف — مختون ہوئے محمد احمد ای واہ

۱۳۸۳ھ

رباعی

ایزد تو بخشید توانائی دہان — از قطرہ باخبر ترا کرد روان

تو بندہ ای بس بندگی ای طالب — عبدالاحد حیف بر سینے عطان

قطعہ تاریخ رحلت علی رضا

زین جہان چون علی رضا رفتہ — بغلامی حضرت سلطان

سال رحلتہ و فہم ز ظامی جست — گفت از من علی رضا حسن

۱۳۹۶ھ

قطعه تاریخ که خدا شد عزیزی زینب علی سلمه

چو که خدا بنشست زینب علی بروز سعید — قرین زهره و خورشید شد بطرز بهین

زبان زهره بگو شنیدم ز بهر سال سرود — هزار و دو صد و شصت تا دو پنج سال گزین

۱۲۹۵ هم

رباعی

ای قسیم نار جنت و حور — ساقی تشنگان آب طهور

حامی تشنه را لبی سیراب — از پی تشنگی شاه غیور

دله

بی نیازا بنده‌ات عبد الاحد از بهر زر — با نیاز رفت او رسا او را نگرد او ر بدر

بی نیازی ترا باشد نه جای ننگ و عار — بنده تو گر برود پیش خداوند دگر

دله

عبد الاحد بیتی و زباکس فرید — گر بندگی برود ره ابرش گر بر بی

از بندگی گذشتن این شیوه شوبست — احمد بحف حقا لا خبر بی عبید

دله

ای ابا قاسم قسیم النار — قاسم الماء جنت الانهار

حامی تشنه کام زود دریاب — پی زهرا و آله الاطهار

رباعی

الهی چون به تو اندر درآیم ... بود هر ماه فرش خاک جایم
جواب سهل بودنم تا نکیر ... به زنهار خدا و مصطفایم

قطعه تاریخ تولد فرزند برادرم تراب علی صاحب

حق داد پسر تراب علی را ... صد شکر و صد سپاس یزدان
ماه شهر و نهم ز ماه شوال ... فرخ پسری چو مهر تابان
در شنبه که روز بود اسعد ... از برج حمل بشده نمایان
شد نور بچشم مادر و باب ... شد روح و روان بجسم بیجان
اورا ز سال بعمر طبعی ... یارب بطفیل شاه مردان
طامی رقم نمود باغ قدرت ... تا سال گل آدرم بدامان
ناگاه بگفت بلبل غیب ... نوباوه باغ آرزو خوان

قطعات تاریخ وفات المخاطب برادرم تراب علی

علی هم تراب آن بابو بی او ... که خبر یابس از زندگی برنخورد
در لغاز باغ جهان دو در ... روان پیر جانش بتاراج برد

به سنگ مسجد سال تمامی نوشت ؛؛ که واحسرتا مریم بیهده مرد ؛؛

۱۲۸۹ هجری

ایضاً

بانوی بیبیان خوب سیرت اخیم تراب جلی ؛ در دار سوی خلد از این دار برد رو

تمامی برای سال رحلت او نوشت ؛ ای جنت نعیم بود خوابگاه او

۱۲۸۹ هـ

قطعات تاریخ ترمیم مسجد شیخ غلام حسین مرحوم که بسعی قاضی تجمل حسین صاحب برادرزاده شیخ مذکور

مسجد کهنه غلام حسین ؛؛ از تجمل مرمت ای او یافت

پی تاریخ روح آدم گفت ؛؛ ای زهی کعبه نو شکوه تو یافت

۱۲۸۹ هـ

ایضاً

چون تجمل حسین مرد گزین ؛؛ مسجد کهنه را بخوش اسلوب

که بود مسجد کهنه غلام حسین ؛؛ زد مرمت بخوش اسلوب مطلوب

باقیم من زد بسم الله ؛ ظاهرا سال او مرمت خوب

۱۲۸۹ هـ

قطعه تاریخ ولادت فرزند محمد قاسم علی صاحب ڈاکٹر رئیس عظیم آباد ؛؛

بدو شبخانهٔ قاسم علیخان | تولد شد یکی با جاه و حشمت
بچشم مادر و باب نور افزود | بزاید باد او را عمر و دولت
پی تاریخ آن مولود مسعود | بنا دم چون سر زانوی فکرت
لب جبریل سر زد سال طاری | حیات دنیوی را حسن زینت

۱۲۸۹ هجری

۳

[illegible]

قطعهٔ تاریخ تولد فرزند میرزا شاد

بحمدالله که پیوسته مولود مسعود | زمین را آسمان باشد تو را باب
به میرزا شاد داد ایزد نور چشم | خضر را جاودان باشد تو را شیخ
پی تاریخ تو بشنو خوش طامی | سلیمان را ملک تا باشد تو را شی
زبان بگشاد و او را بهر عا کود | یکی با جاه تا باشد تو را شی

سنه ۱۲۹۱

تاریخ مسجد محمد حسن رئیس التجار

هست این مسجد غلام حسین | که محمد حسن بنا ساخت
ز سر تو نمود معتمدش | و ده به تزیین و رونق زیبا
سال تاریخ او بگو طامی | گو سان کعبه بوشش تو یافت

۱۳۰۳ هجری

31

بسم الله الرحمن الرحیم

یزدان را سپاسم که جریدهٔ آفرینش را از بندش چهر مهر و ماه نیم ماه به میروی و فرمان خویش و دو المطالع

و نیز جیب او را شبان گرام فرود رود برابر نهاد نیم که نظم عالم را از مقطع انوار حد ایشان سی خود

خاتم جامه بر لب انداخته زیباپس این مجلس که پر از حوان نعمای بر ابنا زمان عبث ارادی بدطا

بن حطم علی این بر مطالب المنتشر بمجد و از جرعهٔ این نعمت طفیل علی المتخلص بطفیل خدا بیامرز به جان کب او

از خطهٔ پاک لکهنو یست و از شعبه امروز را روا و لا ره شهر لکهنو جا دورو دو مرتبه شنک نمود ار

نمایا بیش نشلش شانه بر دارد خاک بر لب کی بالا که رود دروان رود بر دو برابر خیز بر کی غرور بخشد

که بر تعف بند بند مخشتم ماتی که رودالشن بخلد برین جا بسا باد بعف قصیده و رسالت شعری اشتها

دین و دنیا پناه حضرت سید المرسلین اعنی الغرض رحمة للعالمین صلوات الله علیه و علی آله و صحبه

احمض به بند بندش در آرم و دو ستوی نکات خویشتن گردانم بیخچش باشد و انما جستم حرز

و جز و را روان حضرت مولوی محمد فضل علیخان صاحب مبتلا کمصل بودن در شمس الدانه و ده بد مهر ار

از سپهر به باقی عنایت چشم عنایت روا زند است همت بمالید و جگر دار بهار از دل داد و همانا است گر بتابی

تا نه عنبی و تا لید نفس را رببی جنان بارم آمد و گو تا رم آمده این مرحله و شبخوار گذار به یادار

خانه بلبل به تاریخ هشتمین ماه صفر المظفر سنه ۱۲۸۶ هجری هزار و دو صد و هشتاد و سه هجری نور و بدر آمد

یعنی به از وی صفت صفت قصیده موزون ساخته و از نظر اصلاح استاد و سید علام حسین

قدر بلند کسی که چنین استاد و گمانه منشی ملک ما این بلند نظری کم داده حکم است و داده

به (هفتخوان) نام بزرگ سهم جشنم از ناظرین فن و گردون تخت با به سخن است و حق

که اگر دیو سپید و سیاه یعنی روا نهانی ما بغز و گناه ما زبو در آن صورت دیو سار عنایت

رستم وار کمال بزرگوار بر دو تن عفو گذارند و غیر بدعت بیمار بند و بدنام حریم دارند

بار کریم و عمار ازین در ربح بدار

داد کریم و عنایت قبول کرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

قصاید مصنوع در نعت شهنشاه دین صلوات الله وسلامه الی یوم الدین

غزل اول

الصلوات ای سایه‌ات ناسوده بر فرش زمین — والسلام ای پایه‌ات افزوده بر عرش برین

مرحبا ای علت غائی این دنیا و دین — حبذا ای خاتم ایجاد عالم را نگین

ای بهار آفرینش شد ز تو رونق گزین — در فراخای وجود بنیاد از تو با زیب گزین

عرش شد پر زینت از انوار تو کرسی نشین — ای بنای هر دو عالم از ثنای تو متین

قصر دیوان تو باشد سجده‌گاه عالمین — چاکرت سرادق حاجب روح الامین

آستانت قبله‌گاه عرشیان و فرشیان — خاک پایت طوطیای دیده اهل یقین

تاجداران جهان از خادمان آستانت — خاندان عرش اعظم از غلامان کمین

تخت پایت چرخ اخضر صدر بابت لامکان — پایگاهت عرش اعظم جایگاهت پیش ازین

پرده دار درگهت کروبیان و قدسیان — پاسبان آستانت حامل عرش برین

سر در پیش آستانت چون خدم زانو نشین — روز و شب خاک جنابت قیصر و فغفور چین

سرفرازان جهان را خود پیشانی کنند — سروران و سرکشان در خاک پایت بر جبین

بارگاهت راست جاروب شعاعی ز آفتاب — طشت خاک را [illegible] از ماه چرخ اولین

شعله وار تو موسی از ید بیضای بود — آینه دار تو عیسی چرخ چارم را ببین

شحنه عزرائیل و شفادارت سرافیل شد — هر توجه وار و میکائیل تو جبرئیل امین

خضر سقای تو باشد سرنگهبان [illegible] — [illegible] دور قهر تو [illegible] در خلد برین

باب و دوران قدر [illegible] — حضرت آدم نماید تو [illegible] و طین

از ازل شان [illegible] تنهای [illegible] — هیچ [illegible] نه [illegible]

نعتی طه و [illegible] — [illegible] خلق خدا و حامی [illegible]

روز بازار [illegible] — شافع روز قیامت [illegible]

[illegible] روحی الهی [illegible] — بوده انت رحمة للعالمین

صاحب یوم النشور و [illegible] — [illegible] روز شفاعت و [illegible]

در ه التاج رسالت خاتم [illegible] — ساقی تسنیم و کوثر [illegible]

[illegible] صد دولت [illegible] شرع [illegible] — خاتم مهر نبوت [illegible]

در حضور بارگاه [illegible] روز [illegible] — انچه فرمان نبوت [illegible]

33

نقش و نور قدرت از ازل تا هر چه هست

هر چه هست از فرق براق و آسمان رفتار تو

همکلام و همزبان و همرهت جبرئیل

طالب رب و عالم ای توی مطلوب حق

عاشق راه رضا معشوق فرخی خدا

ای چراغ طور حضرت قامتت و انت الحاو

قفل سر حق لبانت ای دهانت گنج راز

چشم تو نجم سعادت ابروان تو هلال

صورت از گلشن نبی و پر ز نور نبوت

سرو ساعد شاخ طوبی بازوت سدره مثال

بینیت یک گل و از غنچه باغ ارم

نیست روی حسن تو با خوبرویان جهان

یوسف مصری حسن و لعبت شد غلام

ای توی خیر البشر هم ابو البشر را تکیه‌گاه

ای طغرای رسالت فی طراز عرش ازین

مهر جمال یزدان نقش مهمان تو خیر المرسلین

همنشین قدسیان و هم صحبت مرسلین

مصطفی او مجتبی محبوب رب العالمین

حامد حمد خدا ممدوح رب العالمین

آفتاب روی روشن ماه تابانت جبین

گوهر تابان حدیث دندانت مفتاح دین

والضحی رخسار تو واللیل زلف عنبرین

شاهدت آمد الم نشرح بقرآن مبین

منجر است مژگان حوران و نگاهت سحر بین

سحر نیست ز مرغی تو سرو ماه مبین

آفرید از ازل حسن آفرین ملکت حسین

ای سلیمان بخش تو فرق سلطان بر زمین

آدم از نام تو گشتش نامت در خلد برین

ذات تو با عالم اجسام گشته بخش خلق / نام تو با عالم ارواح شد حصن حصین

ساحت کون و مکان در یک زمان پیمود گه / آفرین صد آفرین صد آفرین صد آفرین

مطلع دیگر بخوانم طور سینا را جواب / مطلع شمس و قمر باشد از و خجلت زمین

مطلع ثانی

ای در ایوان نبوت صدر بدر اولین / وی شبستان رسالت را زهی شمع مبین

یا نبی لبیک حاضر آمدم سوی تو حزین / بازی سعد یک و شمی وه در دو منی عین

یا طبیب دردمندان آمدم اندوهگین / من غمین هستم غمین هستم غمین هستم غمین

من بدرد و رنج عصیان مبتلا گشتم خوار و زار / دور مانده از امین و در رسته سلطان المبین

ای رسول هاشمی و مکی و مدنی یمن / تر شد از آشوب گناهانم قمیص آستین

سرورا استاده ام ای بیکسان را چاره ساز / حاضرم از بهر چه بهر ای تو روح الامین

تا روی بر ابر خوانم از کتابه ری [illegible] / حاجتی دارم که آمد از ابا شد [illegible]

تا شب و روز لیل و نهارم روز و شب [illegible] / از توکل عاجز آید تا شب و روز [illegible]

نامه عبد الاحد از لوث عصیان شد سیاه / لیس [illegible] ای یار رحمة للعالمین

سهل گردد از طفیلت شفیعها [illegible] / یا ودود یا نام [illegible] وحید [illegible]

34

چون بگور اندر درآید لشکر منکر من — در شب تاریک لحد نور تو باشد شمع من

بی محابا در دهم منکر نکیران را جواب — رب من یزدان و پیغمبر رسول آخرین

از حساب حشر باشد بر تو بار کائنات — رحمت ایزد شود مونس بمن تنها نشین

دستگیری کن مرا ای شه بروز نشور — در لوای حضرتت باشم بروز همنفس

دست من ای شاه دین در حول رستاخیز گیر — جز تو ملجای ندارد این غلام مسکین

هر زمان باشم بفضل تو ز بار معصیت — نامه اعمال من از قید ذنب رستنی

هر که از ظلم زمری من بگذرم تا برق وش — ای ذات تو شفاعت از رحمة للعالمین

هر دو رحمت بحکم پاکت بود و جهان — چون ندا سازد منادی ما و صلوات عالمین

هر شمر آنکه مرا از سرها آن جمله نشین — جای با هم من کعبت قرب فردوس برین

هر صلوات از الباقی ختم سازم کلام — صد صلوات از من بروح پاک آل طاهرین

تا نسیم صبح سحر سجاده جود گسترد — تا که خورشید شگاهان سجده سازد بر زمین

تا بود فرش ایشان یعنی فرش خاک — تا بود عرش خدا یعنی قلوب المؤمنین

صد درود از من بروح پر فتوحت روز و شب — صد سلام از من بروح پاک آل طاهرین

خورن دوم

ای وحید انما انزرو ساخوان تو بس
ای وجود تو زازل وی ظهور تو زبس

بلکه باز عبده باد بده بتمامی تو بس
مرصعه تو آن و بستان خطه کرده و رنگ بیس

ای شهنشاه رسل قدسی و رسوان کار گرفت
آن یکی مشغل بمادر دل و دیگر گوید جرس

مهر سامان تو یوسف حاجب تکلیم
تو سلیمان میر لشکر باشد و تو زیس عسس

نافه زان تست صالح هم عبدان وار تو بود
حاجب رضوان که او در حلقه بیدار دوش کس

خبر بروار تو از حور عیب تر دو دل تشنگی
جبرئیل از شمه جو و روز و شب نازید نفس

حاتمی بر تو به زرد و رحمانون مطلب
سبز طاق نو بوس تو بر در نامی و بس

چون هماپون موکب زخ کرد سوی آسمان
انبیا بشتافت دوان و قدسیان بوده رس

نا طلبان ورست لست کجا فغفور را
طایران حلقه از زنهار بیچاره اند بس

شمعهای بام گردون آنکه باشد مهر و ماه
نور بیرسای او از شمع رویت مقتبس

عارضت را با گل و نسرین چرا نسبت کنم
هی گل شاداب را نسبت بهم با خار و خس

کاکلت مشکین چه گویم اوست از سیلای قدر
نافه تنگ چنین جسم مطهر را و بس

گنجهای مخفی شود راه خرد دل بود
ای به بینش بینشت گردون نماید یک عس

من بدل دارم تمنای که تو بنما درون
گر دهد مقدور آن مردم به یاد و رود رودم

بر زمین پاک یثرب وارهم از پای پا
بر و بر زمین است آستانت مشکم تا نفس

که به بوسم آستانت که به سر رو بر زمین
لقد جان سازم نثارت آرزوی این است و بس

آستان هند و توی طره الوری نو
مرغ روحم چون کند پرواز از جانب زین قفس

شد جهان از تیغ عصیان بسته عقد جان
ای سپهر داد رنگ داغ نکن یا قوم فرس

توشه وارد شفاعت در جهان در مانم
تا از و یابم شفا الله بس باقی هوس

خوان سوم

مرحبا ای شاه حق بینی که نور یافته
پایه‌ات آخر مکان و بر بهشت یافته

خوب نمبران خرو بشکنید و گفته حشمت
عرش اعظم را ز قدرت پایه کمتر یافته

نقش اگر چون نقش تو لسته بار زنف ازل
ای به لعاشی خود حور انتظار یافته

هر که نسبت کرد با کس خاک در گهت
ذره‌ها خاک در را چون زر احمر یافته

آستانت برتر از تخت سلیمان ادهم
جاودانت را ملک بر دیده ورو یافته

دیده آب زندگی سعادت نور قلبوس
خضر از آب دهانت قطره ور یافته

من غلط کردم چه نسبت آب را با شهد ناب
چاشنی کر لبت را به زکوثر یافته

نخل از حکمت روان گردید و شد سرو روان
ای زهی نخل تمنا را ثمر یافته

در محیط اخضر است چرخ با این احتشام — گنبد خود را حباب آسا شناور یافته

این رقم از لب اعجاز فهم آموخته — از زبان خضر اسرار ازل دریافته

چون تو حرف خویش نیز و ملک ازل — چرخ تا این جستجو مثل تو کمتر یافته

صورت زیبای تو دیده صور خویش — هر سه آیینه روی تو منور یافته

کی سلیمان را میسر شد چنین انگشتری — راحت تو مهر بهالت خود را در یافته

روی خود را چون زر گاه است [illegible] — تا ابد یا عنان گردون بیرون را [illegible] یافته

هر که خاک درگهت را غازه رویت کرد — تا قیام [illegible] خاکی خاک بر سر یافته

ای شهنشاه زمان و تاج بخش سروران — هیبت از نام تو نوشروان و قیصر یافته

ای زحل را چرخ پیدا از نگهداران تو — ترک گردون را انجم [illegible] در یافته

ای شمیم زلف حور الفتحه از بوی تو — شمه از بوی زلف مشک اذفر یافته

از دل دریا نوالت هر چکیده قطره — شاه بحر و کان گنج هفت کشور یافته

ای بعرگاه شکوهت تو سلیمان تخته — نور ملا خویش را ز تو تاج و افسر یافته

خرگهت مانند سنت و درگهش [illegible] — نسبت تو سدره [illegible] جای جابر یافته

چرخ را کز آن که تابید از خورد بر حمال — این کنده نشت آیینه از تو زیور یافته

پیش قربانت هلال ابرباپت مهر و ماه | روز و شب سوزند چون کافور اخگر یافته

مطلع ثانی برآرد خامه چون صبح دوم | مطلعی کو نور از صبح ازل در یافته

36.

مطلع ثانی

ای به خاک درگهت کیمیاگر یافته | بالعکس زر یافته زر یافته زر یافته

آیت انا فتحنا خواند بر تو راز دار | رایت لشکر چه منصور و مظفر یافته

ای [illegible] اندر [illegible] | مه شکست از زردی تو خورشید انور یافته

تا نگین شوکت نه ساز و دست حکاک ازل | دست اعزازت همه شمار و ابتر یافته

ای نجیب نور آذر از تو خاتون عرب | چادر عصمت به دوش خویش و بر سر یافته

منزل کیوان ز پا افراز یابد دید چرخ | چادر کافور با ابرار تو در یافته

گر نبودی ذات تو رنگ همی ممکنات | آدم از ذات تو شیر از چار مادر یافته

ای ز ذاتت شد مرکب سود چار اخشیج | از طفیل تو عنصر این چار گوهر یافته

ساکنان چار موج از بحر عام فیض تو | چار گوهر عنصری از تو برابر یافته

ای شه امی لقب علم لدنی خوانده | ای ترا حقیقه استاد ازل در یافته

علمهای اولین در صدر تو محفوظ است | وی علوم آخرین در سینه از بر یافته

کشتی عالم که تا محفوظ باشد از نهیب | ای ز اوستاد کار قدرت از تو لنگرها گرفته

ای بدر و عالمیان باشد ورث عرش احتشام | ای زهی قسمت که خوش عنبر از عود رها گرفته

بهر شفاعت نموده رو بسوی بارگاه | از جسم تو مرغان جهان راحت آورها گرفته

چشم میدارم ز تو ای حامی و شاه دو کون ق | چون بیابانی بر در دام بر خاک بسترها گرفته

همچنین که باشم در شمار مخلصان | رستگاری از حساب روز محشرها گرفته

راهزن شیطان و راه ما رهبان مشکلها | دست بر این جنابش شکرها گرفته

آرزو دارم که باشد هیچ در حصولم مدد | چهره گر و من پناه پشت تو درها گرفته

ای محیط رحمت از آب کمالت ... | تا باشد ... ها گرفته

خوان چهارم

مرحبا ای رحمت حق جان جهان کربلا | باعث اسلام و دین محبوب جان کربلا

ای که قدم حق شنیدی بر مکان کربلا | از بیان کربلا ای راز دان کربلا

ای تو ای ز حکم طالب با هزاران غم و بار | طرفه الفتی رسید بر مکان کربلا

سینه پر نور تو سجده سرا از ل | از کلام کربلا ... از دهان کربلا

ای نسیم آفرینش ای بهار جاودان | از تو گل شد فضای بوستان کربلا

گر نبودی ذات تو ای مالک جن و بشر — کی عیان گشتی چنین صدر و نور کبریا

ای شهنشاه جهان این قدر و این امکان گشت — ای نثار بام قصرت آسمان کبریا

آنکه از خاک درت سازد به تعظیم جبین — گیرد از شش او فتد بر آستان کبریا

خلعت زرتار ادنی یافتی با اختصاص — ای رسیده پای تو خوش بر مکان کبریا

دیده داده هر دو چو اول تیر آخر ظهور — آن زمان کبریا و این زمان کبریا

بوستان قدس را رونق ز گل نو خاسته — سرو سبز سایه قدت از گلستان کبریا

بر سر هر ذره‌ای تو سایه دارد مدام — جاوه چتر نقش رنگ آسمان کبریا

در شب معراج نهادن پی براق عصیان همراه شد — شافع او باش ای جان جهان کبریا

خوان نجم

مرحبا حق را تو آیت یا امام المرسلین — پیر برهان هدایت یا امام المرسلین

ای ستوده در خداییت یا امام المرسلین — آیه لطف حمایت یا امام المرسلین

هر نفس در ذره آفرینش در نزد صباح یافت — نام کرده مقصد طاعت یا امام المرسلین

سایه‌کنان هر دو عالم روز را سازنده — آنکه در ظل حمایت یا امام المرسلین

بر کران نه عرب را چه آورده مراد — آفرین بر مرحبایت یا امام المرسلین

ای خلیل حق برار از دست خود حق تا تشه — خلعت خلق عنایت یا امام المرسلین

ای شهنشاه امم رحم حق را خواستار — ای رضا جو مر خدایت یا امام المرسلین

هر که آید بر در تو بنده گردد گنجینه — کرده ای دورا حجابت یا امام المرسلین

تا بسیار رخت سوی تا ملک عیسی رسید — یافته کی شکل حجابت یا امام المرسلین

اولین آدم تو بی و آخرین عالم تو هستی — بس دو حرف این در جنابت یا امام المرسلین

چون حریم کعبه جای حق بود ای حق کزین — شد اداء به در سر دیت یا امام المرسلین

اولین یا ذو وضو از آب زمزم در حرم — بعد از این گوید جنابت یا امام المرسلین

بحر و کان در باغ و راغ المحمد بود مکان — حمله زر از بر سحابت یا امام المرسلین

ابر نیسان راز خجلت شد همه تن آب — از کف دریا عطایت یا امام المرسلین

وحشیان دشت دولت را خوش آورده ام — ای ز خلق بی نهایت یا امام المرسلین

ضد نسیم صبحهای یافته بوی گزین — از نسیم جان فزایت یا امام المرسلین

این بدل چرخ اول یک ولی روشن است — از بد بخت نمایت یا امام المرسلین

محسن عبد الاحد گردید از دور ازل — خاک و مسکن خاکپایت یا امام المرسلین

روز بازار جزا از نعمت سودا گزین — بار او را بس کفایت یا امام المرسلین

خوان ششم

ای صلوات ابدی بر جسم و بر جان سماست
وی سلام سرمدی بر آل و اقران سماست

حل و عقد عالم امکان بامکان سماست
گردش دوران مطیع و زیر فرمان سماست

شیر اعظم مثل شمع شبستان سماست
چادر مهتاب گرد گردش ایوان سماست

نردبان بام حضرت کرسی نه ایوان سماست
عرش اعظم قبه اخضر ز ایوان سماست

صنع نقاش ازل فرمان بی امضای سماست
خاتم مهر سعادت در قلمدان سماست

هفت اطباق فلک محرابی از قصر سماست
عرش اعظم صفحه از قصر و ایوان سماست

اطلس گردون سرادق باشد از درگاه سماست
ای ردای حور شادروان ایوان سماست

مهر چرخ چارمین یک مشعل از بزم حضور
ماه چرخ اولین یک شمع ایوان سماست

شمسها بازیچه عکس صعود مقبول آسمان
ای همای اوج چرخ محفل ستان سماست

فسحت آباد دو عالم هست چون رکعا همی
عرصه کون و مکان صحن ز ایوان سماست

نسیم افزاینش نفحه از باغ خلد برست
نفحه نفحات او نفخه ز رکان سماست

ای بنای چرخ و مهر از بنای ایوان سماست
ای لقای رود عالم مدحت سال سماست

مقطع کوهسن مقطع باشد از برج حساب
مطلع شمس و قمر مطلع ز دیوان سماست

38

شمس با رخ تاج و جوزا از کمربندان ماست — نجم ثاقب همه لعل گریبان شماست

والضحی از رخسار تابان والقمر سیمای صاف — سورهٔ واللیل موی زلف پیچان سماست

جوی شهد و شیر در جنت که با شکر و در گهر — این گزین شاخاب لعل شکرافشان سماست

صبحگاهان مطلعی از روی پرنور جناب — شامگاهان مقطعی از زلف پیچان سماست

آنچه از جعد و لعالی از دهان افتاده — آبروی گوهر غلطان ز دندان سماست

آنچه نکهت از بوی خوش سازد و باغ اهل خلد — نکهتی از گیسوان عنبرافشان سماست

چون بعدل آمد از حلقهٔ زلف خضاب — ماه کنعان قید چاه زنخدان سماست

آفتاب و ماهتاب ای نور بار خافقین — قطعه‌ای از عارض پرنور و تابان سماست

مطلع دیگر هم سر و ضمیرم میدهد — مطلع خاور مثل از پرتو تابان سماست

مطلع ثانی مستلی

مرحبا ای جان جان ابرو نشاخوان سماست — خنده ای میزبان جبرئیل مهمان سماست

شاه خاور لمعه از روی تابان سماست — بحر اعظم قطره از ابر نیسان سماست

قرص خور در چرخ چارم نامه خوان سماست — نسر طایر در فلک هم مرغ بریان سماست

در جنت سوسه باغ جنت و روی ایمن از خدا — من در مسلوی برگ خوان الوان سماست

قرص مهر و مه خور و این جا کی خورد روز و شب — پیر گردون را عطا از خوان احسان شماست

باغبان باغ جنت یک چمن آرای تان — حامل وحی الهی از غلامان شماست

گنج بادآورد پیش دست دار موسیچه — هفت قلزم قطره از بحر فیضان شماست

از غبار راه تان روشن نگاه مهر و ماه — سرمهٔ اهل البصر خاک ایوان شماست

ای که قدر تان فزون از منزل کون و مکان — آنچه من گویم از آن بیش است و شایان شماست

ای تو آفتاب روز محشر را پناه — مالک نار جهنم زیر فرمان شماست

ای نگاه چشم بینش سرمه بس از فیض تان — وی چراغ آفرینش زیر دامان شماست

حوض کوثر قطره‌ای از سیح باران بود — باغ جنت میوه‌ای از باغ احسان شماست

نخل طور از شاخهای سدره و طور و شما — زین ارکان ارم رنگینی ز ارکان شماست

فرش تان جا چون نه شاید فخر بر عرش عظیم — حبذا پابوس خاک پاک ایوان شماست

ای که حاجب دربان بچه مژگان حور — باد جنت خاکروب قصر و ایوان شماست

لوح محفوظ معظم صدر پر نور حضور — ای نقود کربلا محفوظ در جان شماست

قاب قوسین ابروان چشم تو زیبا — مار دار الظلما رنگ تو ز مژگان شماست

مطلع الفجر است سیمای منور بیضیا — لیلة القدر از سواد زلف پیچان شماست

نکته باشد و نهان از پیش اسرار ازل | ای چراغ نور را نوری ز و بدان سمارست

ای ایاز بیرون از صبح ازل یک تا و یار | ای سواد چشم قدسی خال رخشان سمارست

شاه مرجان سا فنای پای و گیسوی تماشا | نخل طور [illegible] از نخل باغ و بستان سمارست

ای خط لوح ازل باشد خط شکن تابان | ای خزان خزان بر سر خط فرمان سمارست

یا سپاهی از دو زنان عیسی گردون گشتن | ای عصا دار فراز طور دوران سمارست

ای که اعراضی باشد بای زن در رم تابان | پیر گردون طفل بود بزم دیوان سمارست

آرزو سند و اقدس ربی عهد ازل | دردها [illegible] سالها از شاخ دون سمارست

دور باشد گو هر کسی حالش سوی یار | گرچه در بند است لیکن از غلامان سمارست

در حرم حضرت داد بند [illegible] نماز | این مراض بشوق را امید دوران سمارست

ای شفیع عاصیان از لطف یک نظر | ایکه عاجز را نوازش کرد [illegible] نشان سمارست

خوان مرخم

والسلام ای بلبل گلزار یثرب السلام | والسلام ای طوطی آئینه دار السلام

السلام ای قمری سرو بستان السلام | السلام ای طایر فرخ نوا شیرین کلام

صد نوا خود بود از سالکان هر دو کون | فرق تو بر عرش اعظم ای به هفتم چرخ نام

مهر او چون خدا را بند چراغ تو بدر / خانه کفر و ضلالت یافت از تو انهدام

ای سجده کرده عبارت از رخ تابان تو / خلق عالم زلف شکین ترا گویند شام

از سجود نور تابان آدم از آن رو مجتبی است / چون فروغ نور تو در صلب او کرده قیام

مجتبی و چه چون نفس آدمی خیر البشر / آدم و حوا یکی یافت از نام تو نام

آنکه از آب دهانت عالمی سیراب شد / از لب معجز نمایان یافت بوسیده عظام

ای بشارت این مریم را ز تو وقت عا / ای سحاب لطف تو کشت امیدت را غمام

ای ز دعوت تو نادم تشبیه شمع آمده / ای ز تو آهو مرده از شر باد و ربا نام

ای نبوت را ترا داده نوای سو سمار / بشنید آنکه بر رسالت زیره تنگ احکام

پاره پاره شد ز نور شاهی گیسو ز تو / سکه نام ترا کرده دو پاره اهتمام

یک نگاه تو شد صد بر دو کشش [illegible] نثار / دین اسلام را شد دست او زمام

مهر و مه یابند زاب نوع [illegible] / ای هلال چرخ یابد نعل رخش تو خرام

خلق را یابان عطا و حلم را بوده کزان / ای حیا از نام تو کرده [illegible] اعظام

بر فلک چون در رسید آوازه عدل تو شش / شکر کردن تو را و حق جود داده انعام

حلم تو را یابند ز چرخ هفتم از شکوه / عرشه آتش زمین هفت [illegible] گرد قیام

گر حمایت تو ندیدی جانب بیداری شب	تا قیامت رخ نمودی صبح را مجنون شام

ای توی دریای همت را بر آرنده صدف	پیش دریا بار دستت منفعل باشد غمام

از تو سایل می‌المثل در خور بخشش هیچ	برده او را نوبت تیغ زدن بار دوام

شرم ده صفحهٔ قارون شنیده پیش پیش	گنجهای خویشتن زیر زمین برده تمام

در شجاعت مثل تو نادیده چشم روزگار	تیغ قدرت قضا را کرده در دست تو رام

ای ابوالمنصور صمصامت جهانت را ظفر	تیغ تو فتح و ظفر را لت کوبد از نیام

ای کمان تو قضا را تیرانداز در بزم	بوالمظفر گشت صمصامت جهانگیرت حسام

چون شکوه و هیبت را صیت در عالم فتاد	در مغاک گور پوشیدند رخ را زال و سام

هست رستم گر بدیدی رزم اندر روی	مرغ روحش در پر سیمرغ بگرفتی مقام

مطلع نو آورم تا می لعل شهر	تا و صد لعل بدخشان خجلت از رنگ رخام

مطلع ثانی

السلام ای تو سوار عرش اعظم السلام	السلام ای گو سوار هر دو عالم السلام

قائم جنگاه خندق غازی جنگ احد	ماه بدر و حنین و فاتح بیت الحرام

قدر طاهر گشت کم از قدر کعبه بالفعل	آنکه شد بیت الحرم آن تا بیت الحرام

منزل لطف و قرب یک شبانه روز بیش / چون بود سفره جدا از منزل بیت الحرام

چون تو دیوان قضا را مطلع اول شدی / مقطع نظام قدرت شد بذات تو تمام

زنده عالم تو بی ای آنکه وصف ملک تو / ای کتاب آفرینش از بدایت اختتام

ای مباهی هر دو عالم را تو می شیرازه بند / آیین دو جهان پریشان راز تو باشد نظام

ما جمیع عالم ز تو خواهیم نجات خویشتن / ای شفاعت را تمنا دارم روز قیام

قاضی محشر کند برهمه بحث خود خصوص / رب ارباب دو عالم چون کند در بارعام

تا حساب هر دو تا کرد و نی برد بعدل / هر کسی چون طلب دارد برای انتقام

هر یکی حاضر شود با نامه اعمال خویش / از مزار خویشتن بیرون شود بر خاص و عام

آن زمان دارم امید از ذات تو ای رحم حق / بنده را از یاد مگذاری تو وقت ازدحام

یک نظر باید بمن تا کار من آسان شود / یک توجه کن که باید کار با نام انصرام

بنده عاصی تو عبد ار چه دربار بدست / وی نجات از تو همی خواهد غلام مستهام

این جهان را چون گذارم خاتمه باشد بخیر / ای دلم را خواهش این در گهی ز بابی والسلام

چون بود دردم فزون در دامن قرطاس تنگ / بر صلوات طیبات ذکر تو ختم کلام

تا که چرخ نیلگون باشد بقعر با ثبات / تا جهار ارض را هر آب می باشد قیام

الا ای شاه بر روح پاک و آل پاک تو　　همچنان شایستهات صد درود و صد سلام

تمت

رباعی

اینجو تو بخشید نواهای وجهان　　از قطره ما جز هزار ورودان

تو بنده‌ای بس شیخی امجی عطاسی　　عبدالرحیمی حیف بر سستی سلطان

قطعات متفرق

قطعه

بی نیاز را با نیازم من بحال من بنگر　　زرف بی منت ببار آز بدوان فرو بر

بی نیازی تر را باشد نه جای ننگ و عار　　بنده تو نیز رو و پیش خداوند ببر

وله

عبدالوحید یکی بس دره و سر خریدی　　بر نیازی تروان صد اهرمن بر بندی

دنیای پر جفا را صد حیف بنده تو　　احمد نگفت آری لا حرفی بسیدی

وله

الهی چون بواندر آیم　　بو در آنگاه فرش خاک جایم

چو دمی صاف گویم با نگرش   پرستار خدا و مصطفایم

وله

42

ای قسیم شراب حور و قصور   ساقی تشنگان آب طهور
های تشنه را کشتی سیراب   از پی تشنگی شاه غیور

وله

مرحبا قاسم جنان و نار   قاسم النار جنت الابرار
های تشنه نام را و رباب   پی زهرا و آله اطهار

قطعات تاریخ تولد برخوردار محمد احمد طول عمره و قدره که بتاریخ چهارم محرم الحرام شب سه شنبه روی داد

ذوق تاریخ تولد برو به

چون محمد احمد از کتم عدم   در بهارستان عالم پا نهاد
بس سه و شش سال از روی سرور   بی محابا گفت برخوردار باد
۶۰   ۱۲۹۰ هـ

ایضاً

شد تولد روز سه شنبه محمد احمد   چارم ماه غم سبط رسول الثقلین
گشت عبدالاحد از بسکه بفکر سالش   نام و تاریخ خرد گفت غلام الحسنین
۱۲۹۰ هـ

ایضاً

محمد احمد از لطف ایزدی — کرامت شد بمن با حسن زیبا

بگو عبد الاحد از روی شادی — الهی بخت او بیدار بادا

قطعه تاریخ تولد برخوردار محمد حامد طول عمره و قدره که بتاریخ یازدهم رجب المرجب سنه ۱۲۹۸ هجری روز جمعه وقت چاشت در قصبه لورا متولد شد

محمد حامد از فضل خدا اینک تولد شد — دل من از طرب بالید و طبع من چو گل بشکفت

چو من عبد الاحد در خواستم تاریخ او از فکر — بدیهه نام و تاریخش ظهیر الدین عابد گفت

قطعه تاریخ رحلت برخوردار محمود احمد معصوم که سه سالگی داعی اجل را لبیک گفت و در قصبه لورا متصل قلعه لیه در شنبه هفدهم ماه بایین مزار اخلاص شاه رحمة الله علیه مدفون شد

فغان محمود احمد جان بابا و دل بابک — دهم ذی الحجه وقت نیم شب واحسرتا و ویلاه

ازین دار فنا رحلت نمود افسوس واویلا — سوی دار البقا منزل گزید آن طفل رشک ماه

زبهر سال چون عبد الاحد من انتخا کردم — ازین اندوه جانفرسا شدم زین غصه جانکاه

سروش غیب از روی الم با گریه و زاری — ندائی زد که نصف اللیل یوم الضحی آه

قطعات تاریخ نصف قصاید مشهوران

قطعات تاریخ از نتیجه فکر گرامی سخنوران رشک فردوسی و نظامی حضرت استادی و

سید غلام حسین صاحب قدر بلگرامی دام فیضه

43

گفت عبد الاحد وحید العصر ۔ نعت پیغمبر اسمه احمد

هر که بشنید شد از خود رفته ۔ وز پی سال قدر رفت بخود

فتح شد مضمون تاریخش ۔ بی بها مضمون ز عبد الاحد

۱۲۹۸

ایضا

مضمون نعت عبد الاحد ۔ بمدیح محمد عربی

مدنی و حجازی و مکی ۔ قرشی هاشمی و مطلبی

قدر بشنود طلعه تاریخ ۔ مضمون مدیح پاک نبی

قطعات تاریخ رحلت ملک حور سرشت ظلم ناز کشان ثمر عدیم المثال عقد برادر مکرم گرامی

وجود و فرصاحت را از خامه بشر مبرا بسود با ملک ملک خوی برادرم شیخ حاجی محمد علی صاحب

سرمه رسانی بهر دولت صلح برود حاجی رساله انتقال ب

بی شمار نعتی وست قدر عبد الاحد ۔ سلک نعت قصاید در معانی سفت

زهی نسیم گلستان قدر تاریخش ۔ که غنچه دل افسرده همچو گل بشکفت

سرم بزانو فکرت رسید و هاتف غیب ... عجب وفرتوت از برای سالش گفت

۱۲۹۶ھ

ایضاً

ناظم معجز بیان عبد الاحد ... ملک معنی را زدست او نظام

وه چه زیبا مضمون آراسته ... شد پی اهل ارادت وقف عام

از پی تعمیر دوم حرف سال ... حبذا اصل علی نادر کلام

ایضاً

مضمون نوشت چون عبد الاحد ... در خصوص مدحت شاه حجاز

تا دل خوش گفت هاتف سال او ... مضمون چید از پی اهل نیاز

ایضاً

خامه نکته دان یگانه دهر ... نامه نعت خوش نمود رقم

از پی سال فرخی فالش ... مرحبا نظم بی بدل گفتم

قطعه تاریخ چکیده قلم بدیع رقم و سرخوش تحریر منشی جادو تقریر سحبانی سحبان را جان دلنعمانی

نعمان را روان مکرمی مولوی سید فضل رسول صاحب دستگی مخلص علیه دار و درس شد به

مولوی عبد الاحد صاحب زبان ... قول او ارباب معنی را پسند

همچوان را در جواب نعت بند   گفت و تحسین کرد بر نظمش خرد
در سطر تاریخ سال نظم او   گفت نظم افصح عبد الاحد

قطعهٔ تاریخ از نتایج افکار مشفقی مدرسی نشتی فرزند حبیب مصطفیٰ رفیع بگرامی

مشفق من مولوی عبد الاحد   کرد موزون نعت ختم الانبیا
منعمم سر نعت بند شش ساخته   همچوان موسوم کرده هر دو را
نقطه لفظ آخر تا بنده   حرف و فرش رشک ماه پر ضیا
هر که خواندش تا که بشنیدش بگفت   آفرین صد آفرین صد مرحبا
بهر تاریخش بزانو سر نهاده   استعانت کردم از فکر رسا
از سر تبسم رفیع آمد بگوش   مطلع خورشید تاریخش درا
۱۲۹۶ هـ
بی نامهید تاریخ دگر   مطلع خورشید گفتم بر ملا
۱۲۹۶ هـ

قطعهٔ تاریخ از نتایج افکار شاعر شیرین سخن مکرمی مولوی احمد حسن صاحب بدایونی دخشت تخلص

سر برآمکاز جلد فزا جی گرامی کجل لبوران

مولوی عبد الاحد واد و سخندانی خود داد   کرد او منظوم در نعت پیمبر نعت بند
پیوا نیجا بزور بازو خامه نمود   زین سبب شد همچوان نام آن نعت بند

چونکه دخت فکر کرده ازپی تاریخ سال
شد برابر دو مصرعش با هاتف نهر نقات

قطعه تاریخ از فکر عالی و وین خداداد دختر عبدالحمید صاحب متخلص به ...

بمدح جناب رسول کریم
رقم زد قصاید به نیکو متین

بود نام باپش عبدالاحد
که در دوده خویش باشد مبین

به هر مصرع او هزاران درود
به هر حرف او صد هزار آفرین

زمین گشت دلبش به هر سال
دل زار این مستمند حزین

که ناگه خرد از لب هر دو گفت
قصاید نشان خداوند دین

قطعه تاریخ از فکر مقبول یارباره هم جناب نوری خطش صاحب دام ظله خال نامه طراز

مضمون نامه به لطف شه دین
لطف طائی سعید سرمد

یافت فطرت زلب هاتف سال
مضمون بدیه به پاس احمد

مثنوی در تاریخ از فکر رسا نامه طراز

سپاس مر ذات سخن آفرین
درودی مدح رسول گزین

که آهنگ یاران خویش ساز کرد
درم در خورمی باز کرد

شنیدم چو آمد به جانان سکار
خرد گفت این که سالش نگار

گویی شنیدم شاه ناگه مرده
دل زوست اهل عرفان برده

بطرزی که بینی بگفتار سے نو — وہد مصرع آخرین سال او

بگفتم که سازد غذا سے سخن را — پسندد سخن سنج هنجار من

۱۲۸۹ھ

تمت بالخیر

قطعه تاریخ تولد برخوردار محمود احمد مرحوم که ۳ ساله از جهان گذشت

چو محمود احمد گزین پور هو نیک — عطا کرد ما را خدای صمد

خرد از زبان زبان سال گفت — خدایش نگهبان و یاور بود

۱۲۸۵ھ

قطعه تاریخ تولد دختر نیک اختر جناب مولوی محمد فضل علیخان صاحب سنگار سور

مدو تحانه فضل علیخان سنگار پس — شده دختر تولد غنچه باغ دلم شگفت

تاریخش شدم چون بنجی عبدالله جاذغر — دل من نام و تاریخش غفور الی الدنیا گفت

قطعه تاریخ امتحان جناب مرزا محمود بیگ صاحب کمیدار رسول و اعم افضاله

میرزا محمود بیگ و بوسیدے — باد اندر اعم دولت ازو یاد

آنکه سوال زا بود خصه رد — امتحان را عزم کرد آن خوش نهاد

سال تاریخش چو من عبدالاحد — التجا کردم ز الهم یاد داد

هاتفی گفتا بیداد سے علے — یا الٰهی امتحان منظور باد

۱۲۸۷ھ

قطعه تاریخ استقرار حمل زوجه شمس سنگ مصاحب میرزا محمود سنگ صاحب تحصیلدار لکور قوم افغان

بوی امید بر کسی که چو شمس سنگ آرزو | نهال بی ثمر چو آخر رستنی بارور یابا

گهی تاریخ هاتف گفت زروی وجه بخت و | هر دو رنگ تاریخ حمل بس افتاب یابا

۱۲۸۷ھ

قطعه تاریخ تولد فرزند بهونت سنگه قانونگوی لکوان

داد فرزند ارجمند خدا | چون به بهونت سنگه نیک نهاد

وانکه قانونگو است لوان پست | تا ابد قائمش خدا دارد

جنت عبد الاحد چو جنت او | هاتفم گفت عمر خضری باد

سنه ۱۲۸۷

قطعه تاریخ وفات عمه اوسط من یعنی والده برادرم برادر یعنی ... ابن شیخ محمد بخش صاحب مرحوم

عمه اوسط چو از دار فنا | رو سوی جنت نمود از بهر سیر

فکر کردم سال این عبد الاحد | گفت سرگردان چو در این کهنه دیر

بهر تاریخ این دعا ناگاه کرد | یا الهی بود انجامش بخیر

۱۲۸۷ھ

قطعه تاریخ وفات شیخ رحیم بخش صاحب ابن شیخ امام ... مرحوم

محمد ماه کی والدی سہا ... | چھٹی شعبان کو جب دم قضا کے

در خلد برین بهر بهر تاریخ | کہا رضوان بی جا رحمت خدا کے

۱۲۸۷ھ

قطعهٔ تاریخ وفات ظفر احمد پور شیخ محمد جابر مغفور ابن شیخ کریم بخش صاحب مرحوم که جوان از جهان رفت

این شور چو در حلقهٔ ماتم شده برپا — وقت سفر روح روان ظفر احمد

آن کیست که ما شاد گرفت است ز دنیا — هاتف بالهام گفت جان ظفر احمد

46

قطعهٔ تاریخ وفات عمهٔ اکبری یعنی والدهٔ عزیزی عبد الرحمن پور کوچک شیخ سالار بخش صاحب مرحوم [illegible]

چون به بیست و هشتم ماه جمادی الاول آه — عمهٔ من بود اکبر کرد رحلت زین دیار

هر سه روح مزارش خامهٔ عبد الاحد — فی الجنة [illegible] زد رقم ای الله رحمت کردگار

[illegible]

قطعات تاریخ رسالهٔ [illegible] تصنیف برادرم منشی حیدر علی صاحب

حاجی بیت حرم حضرت فیض [illegible] — آنکه ز الطاف کرمش غلغله بر چار سو

شهره بلیغانیش در دل صاحب بلند — از عرب از عجم یابد انا افصح

مهر سپهر سخن بدر سما [illegible] کمال — مثل بهار و چراغ چرخ یابی جستجو

نامه چو بر طرز نامه به نگارد خوش — از صدف سینه اش ریخت لطر [illegible]

از پی منتایان رهبر و خضر [illegible] — وز پی انهار جهان سرو زه اورواد

[illegible] بلیغ و فصیح شور یا فلک زد — [illegible] پیر فلک گفت که از [illegible]

بر فن معانی فتاد شعله زن آن [illegible] — چشم دوابر [illegible] و دره بحرت ورد

آینه صفحه اش عینک حق بین علم — وز رخ لفظش پری معنی حق رهنمونها

حرف به لفظش بهم مثل دو گیسوی حور — معنی حرفش عیان چون ز دل نافه بو

نقطه حرف سیاه مردمک چشم حور — دیده حورای علم نور فزاید ازو ها

طبع بهر رای من زینت و زیبون سخن — آنکه دبیر فلک یابد ازو آبرو

رنگ بیاضش بهر روشنی صبح ازل — خط سوادش گزین بهر خط خوبرو

هر سطور کتاب چشمه آب حیات — هست دبیر فلک زنده جاوید ازو

سبک دبیار او طرز ظهوری بود — گوش دل همگنان محو خوش آهنگ او

خوش بسته عبدالاحد بود بهر تاریخ شعر — از صدف فکر خود دانه فشاند بهر ها

نغمه شعرش چو یافت راه بباغ مراد — سال ببین مرزبین باغ مرادم نکو
[illegible]

ایضا

آن سخنور کو بود قیصر سلطے — نقل او هر نیز بارد روز تا ره

سر گزشت ره یافت عجب — زو شوکت خانه دولت نگار

در فصاحت در بلاغت نامش — غرا حول کس نه بیند ز بنیاد

ای زهی رتبه بیا بنیاد ای اد — تحفه کاغذ شوخ نثر کس هزار

16

نثر او از نثر مرزا آتبس ما — نظم او ز نظم گوهر آبدار

طبع گوهرزای من عبد الاحد — بهر سال فرخش شد خواستار

غوطه زد غواص من در بحر شعر — گوهر فخر آمدش اندر کنار

ایضا

چونکه قنبر علی برادر من — حاجی خانه خدا گردید

کرد قصد واقعات حرم — نور دور و مرحبا گردید

بهر سال او رقم زد کلک — هادی خانه خدا گردید

۱۲۹۹ هجری

ایضا

چو قنبر علی کرد قصد حجاز — ز سیصد برگ و اسباب برزده

ندا کرد هاتف بامداد و دین — ز راه خدا هجری سر زده

ایضا

چو قنبر علی نثر نثره نثار — نوشته ز جوش سعد و آرزو

ز نظم معنی دلربا شکرف — زهی واد جلوه لطرز نکو

پی سال تاریخ نادر کتاب — ز پیر خرد شد مرا جستجو

سروش از زبانم ز بار گناه | زبان در ستایش گشود بهر او
۱۲۸۸

ایضاً

سخنور سخن سنج قنبر علی | سخن هاش روشن تر از انوری
جواهر جواهر جواهر نثار کرد ها | ندا آمد از چرخ نیلوفری
پی سال تاریخ برخوردن دلبر | عطارد با هنگ بهجت گری
۱۲۸۸

ایضاً

چو قنبر علی شعر عالی نگار | وقایع رقم کرد از در سبیل
پی سال فصلی نمودم سؤال | سر و نیم نقبا چراغ سبل
۱۲۷۸

ایضاً

چو زد قنبر علی این نامه شعر | بنوک خامه با صد خوش بیانی
پی سال حجی حرج جارم | ندا زد که خضر راه دوانی
۱۲۷۸

ایضاً

چون که قنبر علی از طرز سخن جلوه نمود | واقعات حج خود آنکه بود فرض مبین
طایر قدس با آهنگ ترنم بهر سال | گرو از سدره ندا کرد که ای خضر حجین
سنه ۱۲۸۸

ایضاً

شد ختم چو نامه نگارین ما — از کلک برادر مکرم ما

هر طرز تفاولش بخوان سال — مقبول سخنوران عالم

48

۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ تعمیر چاه مولوی رحیم بخش صاحب خلف الصدق شیخ امام علی مرحوم

رحیم است و بخشش نام آوری — که در همت خود ندارد نظیر

بصحرای نوشهره بنا کرد چاه — بود موج او آب چون کوثر

بعذب و لطافت وزان آب ناب — روان گرد و دریا دوش جوی شیر

به دل بود لم آب تاریخ سال — چو گردید عبد الاحد جای گیر

به پیر خرد یوسف از لطف چاه — ندا زد زهی چاه زمزم نظیر

۱۲۸۶ هـ

قطعه تاریخ ختم تعمیر چاه مذکور

کریم و جواد رحیم و خلیق — رحیم است بخشش نکو صفات

بصحرای نوشهره بر لب روان — بنا کرد چاهی چو سرچشمه حیات

چو شد ختم تعمیر عبد الاحد — بسنه به سال از سروش حیات

که از خضر لطفا با نیک خوش — فزون است به درجه ز آب حیات

۱۲۸۸ ق

قطعه تاریخ فوت سعادت علی مرحوم

مش بود عبد الصمد و اورنگ ها | بحکم قضا نا گهان جان سپرده
پی سال عهد الامر فکر کرد | ازان طفل تاریخ در گوش خورده
سرو پا شکسته آواز داد | سعادت علی زیر دیوار مرده

۱۲۸۸ھ

قطعه تاریخ وفات احسان الله مرحوم

مروحش بود دوست احسان الله که | رخت ربند بسوی عدم
سال او عبد الاحد از غیب جو | انجمن رضوان بگوشم زد و دم
چون به جنت حور و غلمان یافتند | بر نثارش گشت سرگرم خدم

۱۲۸۸ھ

قطعه تاریخ محمد حیات مرحوم

خلف ارشد زحبیب علی | کرد رحلت از جهان جهان
گفت رضوان که یافت دو جنت | تو نگر رو و خلد سال حیات

قطعه تاریخ تولد و ختر عزیز اکبر علی ابن مولوی طالب علی صاحب مرحوم مغفور

چون به اکبر علی نیک نهاد | شد عطا دختری ز فضل رب
وقت و سالش ز را بی رحت جو | گفت هاتف چهار ماه به شب

۱۲۸۸ھ

قطعه تاریخ نصب باغ جناب مولوی فضل علی خان صاحب مستکار لوری

چون جناب مولوی فضل علیخان بستگار | آنکه در فصل سخن یافته جای قرار
از رئیسان اله آباد بنشست او نامور | وی حسب عالی نسب وز همت وی اقتدار
در سواد رام پور از فیض عام خویشتن | ساخته باغی لذیذ بار و حسرت اشکبار
نخلهایش را به بین چون قامت حورای خلد | در بساط صحن گلشن گشته استوار
سال او عبدالاحد بحسب فضلی از فلک | گفت دیر (باغ دلارام) هر سال آشکار

۱۲۶۹

قطعه تاریخ فوت [illegible] مرحوم [illegible] الکتابی

حاتم صفت کریم و سخی و وحید عصر | بعد روان که درگذشت مرحوم خندان
هاتف بخاک بوده آن خسته تن | بذلت نماند و نام نکو تا ابد بماند

قطعات تاریخ وفات بماه رجب زوجه دیدار علیخان [illegible] ۱۲۶۹ ه

شد زجهان زوجه دیدار شاه | باد برین رحمت یزدان برو
مسکن وی باد به خلد برین | بهر حسن و حسن نیک خو
گفت سروشم پی تاریخ سال | رحمت حق باد بروحش بگو

ایضاً

آنکه دیدار و هم علیخان است | زوجه او گذشته کرده عشق

پی سال غم مژاله عدن   گو بجنت خرام و بود رشش

۱۲۹۶
بهر دو بو بنای
۱۲۸۸

ایضاً

چون آل و ثمامه سربت و ویدار شاه او   رحلت نمود حیف از این دار ملکای

سال وفات خورسته عبدالاحد ربعیب   هاتف بگفت باد باد رحمت خدای
۱۲۷۹

ایضاً

چون کرد حوت ویدار غلیخان را   نموده رخ سوی ماوای اصلی

بخوان عبدالاحد بر مرقد او   ببرکت باد رحمت سال وصلی

ایضاً

آیت رحمت خدای کریم   آنکه ویدار و هم علیخان است

زوجه او از این سرای سپنج   رخت بستی بسوی جنت رفت

پی سال وفات آن خاتون   دل عبدالاحد زجای بجست

سر لحد زد زروی در و قسم   فی الجنه بنزاله ارم رفت

قطعات تاریخ وفات زوجه ماوی علی خلف مرالعلی ارحوم

زوجه گدو علی چون کرد رحلت زجهان   از وفور ماتمش جن و بشر گفتا دریغ

50.

بهر سنگ محمد عبد الاحد بی روی حیات | سال فوتش زد رقم ای آه و داد و درد دریغ
۱۲۹۹ هجری

ایضاً

چون زروضه ناوی علی همات ابو الحسن | رحلت رخت زندگی وار سیر سوی عدم
سال فوتش عبد الله جدا از در میان باب خلد | رضوان بگوشم زد ندا کو طوطی باغ ارم
۱۲۷۹ هجری

قطعه تاریخ فوت مونت سنگه مانوکوی کنوار ولعل زنت سنگه برادرش

حیف مونت سنگه نیک نهاد | از سرای سپنجی عالم
آنکه مانوکوی کنوار بود | کرد رحلت بسوی ملک عدم
گشت این رنج روح را سوهان | عالمی شد اسیر بند الم
بعد دو ماه و لرت و شش ایام | از وفات عمل ملک عدم
به برادر انت سنگهش را | عهده او ز حاکم ارحم
شد عطا از عنایت یزدان | حق بمرز خیش نهاد قدم
بوحش الله که این بشارت نیک | از نهانخانه شد عیان بهم
کلک عبد الاحد بطرز گزین | بهر تاریخ این سرور و غم
حرف ناور زنیر چرخ بجورست | از فلک گفت رحم خم توام
۱۲۸۸ هجری

مثنوی که در تاریخ وفات محمد شاه برادر کوچک محمد جانِ مرحوم [illegible] صاحب مرحوم

کسی ماه رفت ز آسمان کرم | بر افتاد او آوخ بدار نعیم
ز خانه بمرقد شد آن نیک خوی | ز مشرق بمغرب نهان کرد روی
چو عبد الاحد بهر تاریخ سال | به پیر خرد کرد اینک سوال
بگفتا فغان زین کهن چرخ دون | که ماه زمین کرد خاک اندرون

۱۲۸۹ هجری

قطعات تاریخ وفات حضرت محمد [illegible] [illegible] اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملکوت [illegible]

روز هشتم جمادی الآخر ماه | چارشنبه بحکم رب جلیل
زوجه خال من هزار افسوس | سوی جنت نمود حضرت کوس رحیل

از لب طوطی ریاض خلد | سال او یافتم بخلد دخیل
۱۲۸۹ هجری

مریم وقت زوجه خالم | بجناب بتول پاک رسید
سال نقلش آن عفیفه همین | گفت تاریخ انتقال کشید
۱۲۸۹ هجری

قطعه تاریخ تصنیف [illegible] مجموعه شرح مجموعه سخن من الشعرا [illegible] [illegible] [illegible]

اُستادِ من جو قدر سخن قدردان نگاه | محمود مقتدای سخن رهبر زمن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او | سحری [illegible] [illegible] کشور این طلسم [illegible]

طالع لشاخ هنر گل بال بردمید. عطر گل عجایب مجموعهٔ سخن

۱۲۹۹ هـ

51

قطعهٔ تاریخ تولد حبیب‌الله عزیزی رفعت علی سلمه

چو که حیدر شد از رفعت علی بروز سعد — قران زهره و برجیس شد بطرز بسا

زبان زهره بگوشم رسید سال که بود — هزار و دو صد و هشتاد و پنج سال از بسا

۱۲۸۵ هـ

قطعهٔ تاریخ ختنه برخوردار محمد احمد طول عمره

شده بیار و رسید بنظم تاریخ — شاه نام کاموخت ادروی جحجه ها

آمد الهام چو سر گشتم بود هاتف — مختون شد سپهر محمد احمدی واه

۱۲۹۲ هـ

قطعهٔ تاریخ تولد دختر نیک طالع عزیزی رفعت علی سلمه که به هشتم شعبان سنه ۱۲۹۸ روز یکشنبه

وقت دوم پهر روز آمده متولد گردید

هشتم شعبان بوقت نسیم روز — بود یوم الست از فضل خدا

چون بدو بنجانه رفعت علی — شد تولد دختر فرخ لقا

از گزند چشم دوران دور باد — حافظش یزدان بود صبح و مسا

چون سرم بر زانوی فکرت رسید — تا برآرد سال از ذهن رسا

از پی سالش بگوشم ورد سید   و خرد بداد   از لب الف بزدا

ایضاً

دکانی شاه شیخ رفعت سـ علی   گفتو خرد آمد بروز   سعید

سروش از پی سال گفته بگوید   بر نو رسیده ز نخل امید

ایضاً

چو دختر نیکوی رفعت سـ علی   امید فرخی زد قدم   در جهان

پی سال او نغمه سر داد دل   گل نو زهی شاخ امید   را

ایضاً

ورا سرای دولت رفعت علی   دختر آمد نیک اختر نیک خو

خورد باد او بهر سال مسیح   بار ور گردید شاخ   آرزو

ایضاً

سپاس گوی بدرگاه حضرت خالق   پدر بهر نعمت یزدان که زوست بود و نبود

که نخلهای نهال را ثمر بخشید   همیوه های درخت چه سکنار نمود

به پیت باب غم و رنج دور و خالی باد   برو هزار در عیش و خوشی گشود

که در حریم ظهور پیش برادر تو
که بود هشتم شعبان و روز شنبه هم
بچشمهای پدر و مادر روشنی بینیم
ز بخت و عمر بزرگانه برخوردار هم
بپوش خلعت فرح نور گزیدن بسیار
که خوردن نو سال و روزه عید و بهار هم

چه دختر فرح افزای مرحمت وجود
بدیده دل مادر نور و نور فزود
بوقت نصف نهار او در آمده بوجود
خدای را بود امید چشم زخم حسود
سروش غیب بخاطر ز بهر سال سرود
هزار و دو صد و هشتاد سال و نه افزود
۱۲۸۹ بود

52

قطعه تاریخ تعمیر کرده آرام منزل

چون جناب والد من قبله و بنیاد دین — نام نیکش دین علی را با معظم بس قرین

از پی آسایشم آرام منزل ساخته — نام هم آرام منزل یافت آن بیت گزین

وه چه زیبا گرد فرحت فزای جان و تن — بام گردون و صحنش صحن فردوس برین

تا جهان ماند بنا و بانیش آباد باد — تا بود ظلش بفرق طامی ایزد معین

سالش از سعادتمندی خویشتن در خواستم — ز فیض و نور بمانا تا مرا شد دلنشین

۱۲۸۹

قطعه تاریخ رحلت علیرضا

رفت از جهان چو علی رضا رفته — بفدای حضرت سبطین

سال رحلت دلم ز طامی خواست — گفت از من علیرضا حسنین

۱۲۸۹

قطعه تاریخ تولد فرزند برادرم تراب علی

چون پور تراب علی زاد — صد شکر و صد سپاس یزدان

بد سیزدهم ز ماه شوال — آمد بسری چو مهر تابان

در شنبه که روز بود و سعد ... از برج حمل شده نمایان
شد نور بچشم مادر و باب ... در روز دو تن آمده یک جان
با عمر طبیعتش بزه سالی ... یارب بطفیل شاه مردان
نظامی رقمش بباغ بنگر ... تا سال گل آورم بدامان
برگفت زبان بلبل بنگر ... نوباوه باغ آرزو خوران

۱۳۸۹ ه

قطعهٔ تاریخ وفات ناگهانهٔ برادرم تراب علی صاحب

چو بانوی پاک تراب علی ... که خیرباهی از زندگی برنخورد
دریغ آیدم رهزن مرگ حیف ... همه نقد جانش بتاراج برد
به سنگ لحد سال نظامی نوشت ... که واحسرتا مریم عهد مرد

۱۳۸۹ ه

ایضاً

بانوی نیکوی تراب علی بمرد ... در دار سوی خلد ازین دار برو رو
نظامی برای سال ز روی الم نوشت ... ای جنت نعیم بود خوابگاه او

۱۳۸۹ ه

قطعه تاریخ ترمیم مسجد شیخ غلام حسین مرحوم که بسعی اکمل حسین برادر زاده اش مرمت کرد

ساخته مسجد چو غلام حسین ... گنبد گرد برد چو نشینی

گرد مرست چو تجمل حسین ۱۱ خلد بیار رست بیک گوشه‌یی

خامه نظامی پی سالش نوشت کعبه زهی یافته نو پیوسته‌یی

[illegible] ربیع

قطعهٔ تاریخ ولادت فرزند محبی قاسم علیخان صاحب اکبر رئیس عظیم آباد

بدولتخانهٔ قاسم علیخان ۱۱ تولد شد پسر با جاه و حشمت ۱۱

بچشم مادر و باب نور افزود خدایا باد او را عمر و دولت ۱۱

پی تاریخ آن مولود مسعود ۱۱ نهادم سر چو بر زانوی فکرت

دلم سر داد نظامی مصرع سال حیات و نوی را حسن زینت

[illegible]

قطعهٔ تاریخ تولد فرزند [illegible] شاه مختار

بحمد الله نوی مولود مسعود زمین را تا نشان باشد نو باشی

به پیر شاه آب خضر داده خضر با جاودان باشد نو باشی

بتاریخ تو سنت خورست [illegible] که سنت تا عیان باشد نو باشی

زبان بگشاد و آورد این دعا کرد یقین تا جاودان باشد نو باشی

سنه ۱۲۹۶

54

قطعه تاریخ از نتایج فکر ... صاحب ... المخلص به رفیع

بود در بساندی یک سرا فرخانه | پس خراب و کهنه و وحشت فزای

حسب حکم لندری صاحب که باد | روز افزون منصبش با عدل و رای

کرد دنیا ناتهه تعمیرش ز نو | از پی آسایش خلق خدای

چون تفکر سال تعمیرش شدی | بر سر زانو سر هم آورده جای

هاتف ناگه ای رفیع

گفت ... چندانوخ سرای

سنه ۱۸۶۳ع

ایضاً

مهمان سرای بود بساندی چنین خراب | اکنون اعادتش سبب صد ندامت است

از سعی دنیا ناته که کمتر کسی چو اوست | در دهر کمینه صاحب اقبال و حشمت است

تعمیر گشت از سر نو اندرین زمان | از حکم داوری که با جلال و حشمت است

نامی مبارکش ز ازل پاسخا و جود | روشن چو آفتاب با کرام و عظمت است

یعنی جناب لندری صاحب که در جهان | نوشیروان به ... و حاتم بهمت است

سال بنایش گفت سروش چنین رفیع

این یادگار با قیام قیامت است

سنه ۱۸۶۳ع

مدنی شمال

55

قصیده در بیان جناب سلطان نعمت الله صاحب

تحصیلدار دهی اخبار اهل انجمن ... دام اقباله

مدحی شامل

باغ عالم شد ریاض خلد از فیض وجود — مقدمی نیکو خصال مورد رحمت ورود

تا زحمت شد ز عالم نور رحمت شد پدید — خار کلفت از گل رحمت بدل گشت و دود

عشرت از عشرت بدل شد بین که از راه نجم — کاتبه پیر فلک جز سماید از لقود

کنج عزلت کنج نعمت شد برای اهل جهان — تا ز رحمت آب رحمت شد برای اهل وجود

رنج و غم پامال گشته خورمی ها هر سو عیان — درد و فرقت رفت از عالم بشارت رو نمود

پیر شد لفظ کمان خوانده کمان — خم نمانده جسم سوا بر قامت پیر لیود

نخل از بی‌برگی بدر شد نخل شد بر جای آن — نوش می‌بخشد بجای نیش این چرخ کبود

فتح فتح الباب مشکل شد جهان را پدید — پدید ... پدید عالم تاب شاد

چون بنام خور شد از انبساط و خوشدلی — خور و ش قصد صبح و شام با طبل و سرود

به گردون چو رخ و بر طاق ایوان بزد اسب | چو نام خور شده ظلمت ز عالم در ربود

خانه مخزن نماید مخزن لعل و گهر | از نشاط بیعتی عیش نگذره عشرت نمود

نونهالان دو عالم را شراب لبهای عمی | ساقی مینای گردون میدهد با نیل وجود

از وفور خرمی زهره همی رقصد بچرخ | می نواز و طبله خورشید و به چرخ کبود

گر کردم که این فتوحات زمانه از چه بود سبب | مقدم نیکو چه باشد فرحت از که رو نمود

در مقام بانگ برزد رازدان خوش نوا | این چنین و رشیم بلوسم خوش سراینده سرود

هین که این آن مقدم قدسی است ای جان حبیب شهر | تا همه بینید سر شانه آمد اعالم همه [illegible]

یعنی از شیک در تحصیل سودان پا نهاد | از قدوم خیر فیض عم سرا فرخنده بود

ای زهی فهم ذکا پور فلاطون پیش او | طفل ابجد خوان نماید گر کند بحث از وجود

مخزن خلق و مروت معدن فیض و کرم | منبع حلم و فتوت چشمه‌های نیل وجود

دانش از دریای الصدف لولوی یکدانه گو | پیش الصدف او مبر اید [illegible] چه سود

اشجع الناس الجبان شد که نبود مثل او | از شجاعان دو عالم تیغ و خنجر در ربود

از سخاوت مثل حاتم زر جهان کرده نثار | کاسه‌های سائلان پر گشت از دام نقود

ای تو دریای کرم را گوهر یک دانه | کن کرم بر من که خون دل خورد ظالم چه سود

چون خدا بر تو کرم گستر و تو بنده او — بر من مسکین کرم فرما و رحمی کن بجود

عاجزم از دست چرخ دون بر شادروان نواز — دستگیری کن مرا ای حامی مسکین وجود

تا بود ای عیش کامل چند خوانی فرد غم — حسد و پایانی ندارد بر دعا کن ختم زود

تا الهی تا که روشن بر فلک خورشید و ماه — یا الهی تا که گردد بر فلک چرخ کبود

یا الهی تا که باشد در جهان نام کرم — یا الهی تا که نوبهاری بلبل را درود

تا که حاسد را دل از بغض و حسد باشد کباب — جسم حاسد تا بود نار جهنم را وقود

تا که محسود جلالی برخورد از روزگار — تا که محسود جهان اندر جهان یابد صعود

ای خدا ممدوح ما را بر بساط حاجتی — کامران گردان نگاهش دار از چشم حسود

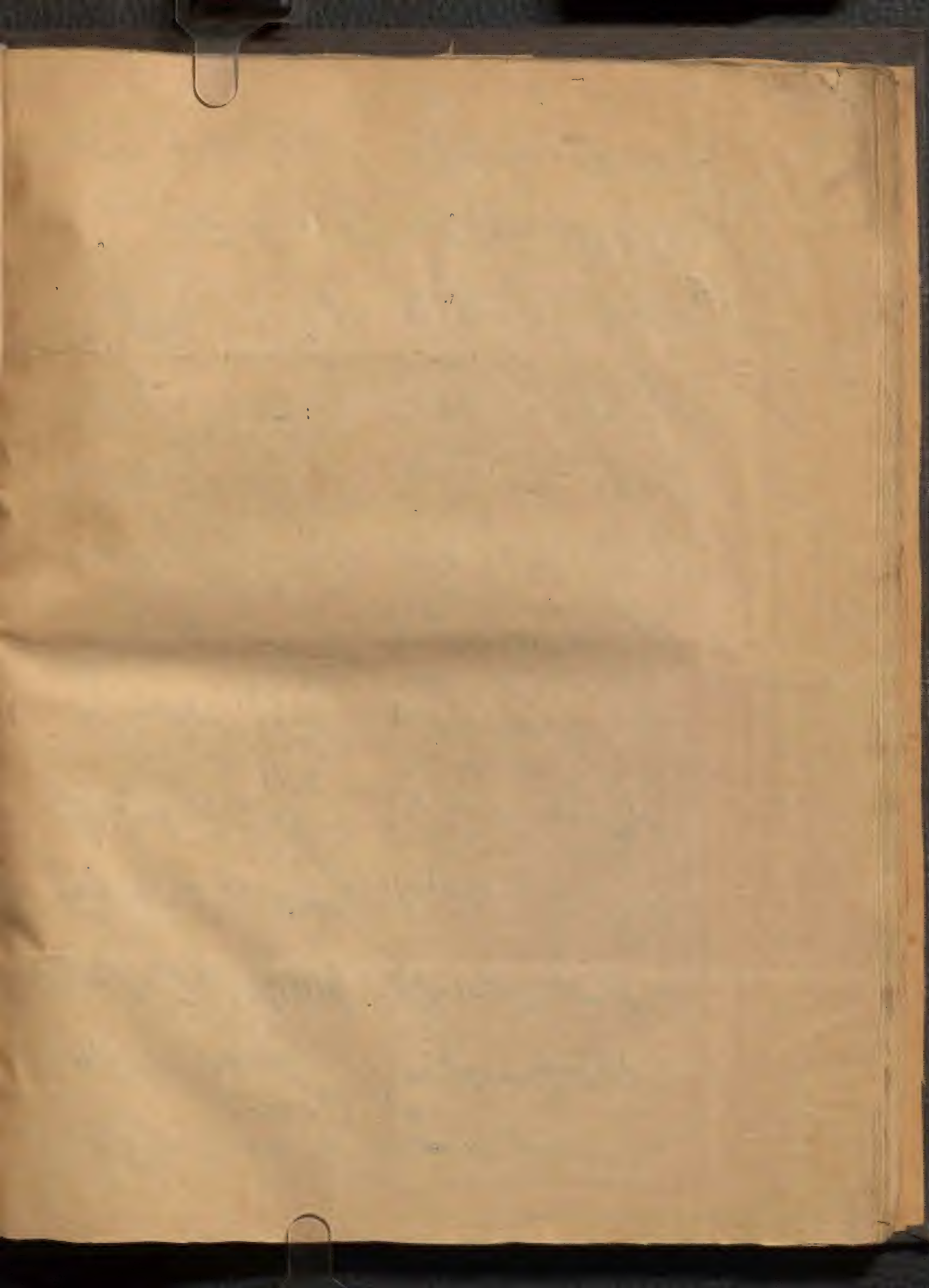
با شراب عیش باشد در جهان ای کردگار — یا نعم برخورد در عالم از رب ودود

گوشه دامان همت بر سرش ای ذوالجلال — تا ابد ماند بماند تا که این چرخ کبود

دو دست آلوش را الصبح و شام [illegible] — از [illegible] همت در طلاب حمد زود

دست بالش را انبار دلیل از [illegible] — [illegible]

5



قطعه تاریخ

حضرت

حاجی میت حرم [illegible] قنبر علی
آنکه ز آتش نگرش غلغله در چار سو ما

شهره [illegible] ز ذات [illegible] بلند
ز رعب از عجم بانگ [illegible] افسو

وز [illegible] غیب [illegible]
شش تا رو چراغ چرخ آن جستجو

[illegible] طراز [illegible]
از صدف سینه اش رحمت [illegible]

از بی [illegible] رهبر و خضر زمان
وز بی اشراق [illegible] هر دو ره آورد او

نشر [illegible] باقلاف زو
منشی [illegible] مشعله

[illegible]
مشغل از [illegible] او [illegible]

هرگز [illegible] مصراع [illegible] شمع [illegible]
چشم دو اثر گشاه

[illegible] شعله زن [illegible] ان یاد
نقوش [illegible]

[illegible] عینک حق بین علم [illegible]
وز رخ لفظش گرش معنی [illegible]

حرف لفظش [illegible]
معنی حرفش [illegible]

حرف سیاه
نقطه [illegible] مردمک چشم حور
[illegible] دیده حورای علم

57

نور سیما عنبرین خط ... از صفحاتش بود
گوهر در یتیم باشد تا که از دریا بجو

طبع نغز رامی من رحمت دریای سخن
آنکه در مهر فلک پایدار و آبرو

زنگ ما ... مهر روشن صبح ازل
خط سوادش گر نبن سیر خط‌الجوهرد

کتاب
بس سطورش ... چشمهٔ آفتاب
... در مهر فلک زنده جاوید او

مبارک شجار او طرنه.
آنکه نظر ... جلوه ... بود
گوشش ... همگنان محو خوش آهنگ

آنکه ... نامه ... خوش ...
شامه ... چرخ از ... بو

خور گسسته شد ... گوهر تاریخ فخر
از صدف شد خود ... تا گرفت ... گرو

... شده ... ای ... سر برین
این محکم ... بگوش ... رسانده و

زاد سپاه ملو
تعجبه ... چو ... ملتبه ... ماه
سال بس ... عالی ... بجو
۱۲۸۸

القا

چو ضمیر ... تره ... ۱۲
نوشته ... چو سعدی ... و آرزو

ز ... سعی ... حرف
لفظ
... جلوه گر ...

زهی دلا جلبی بطرز نکو

۱۲۹۲

بے سال تاریخ نادر کتاب

سروشِ زبانم زبان برکشاد

زبان در ستایش کشا بہمای او

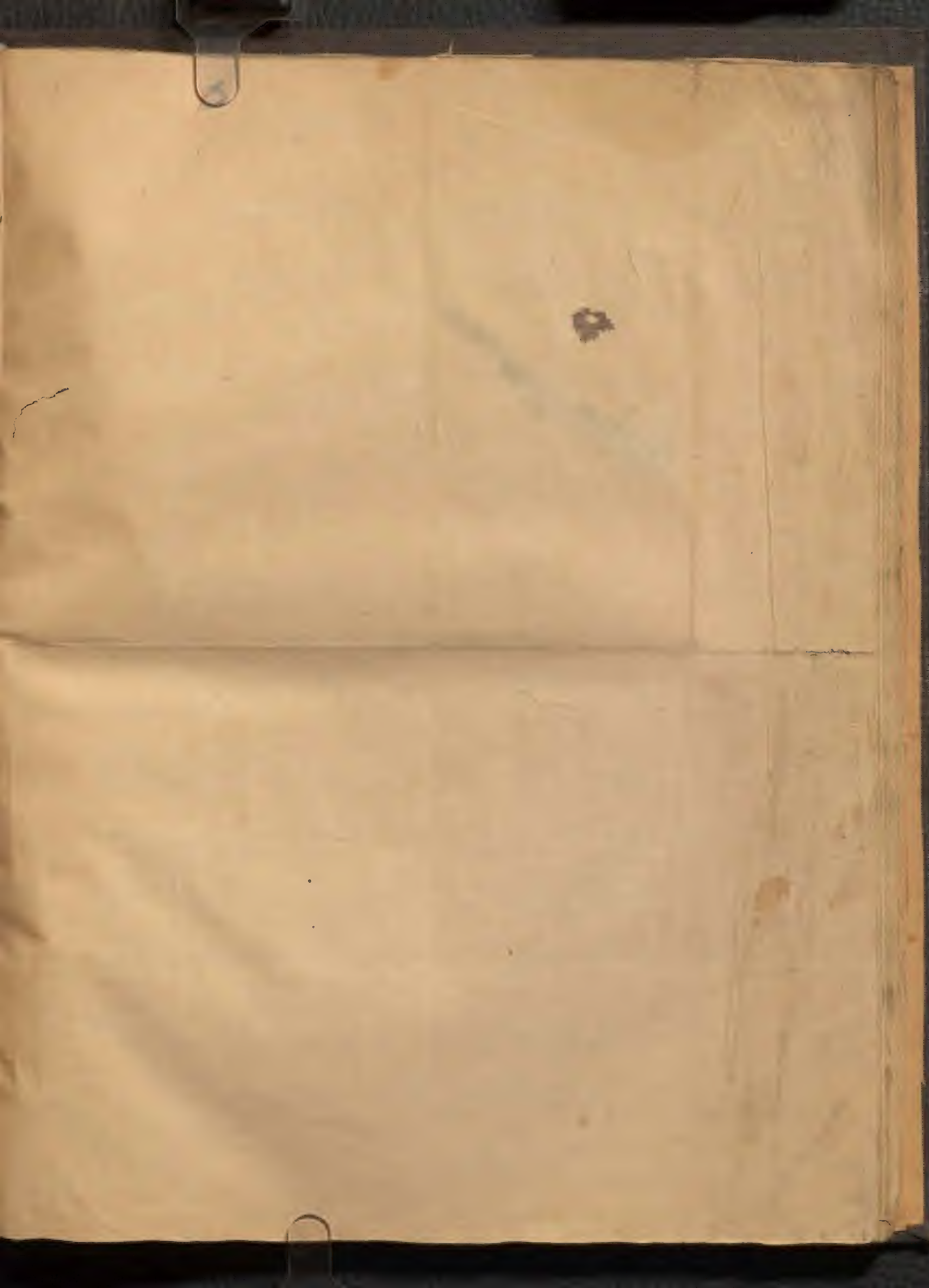
۱۲۸۸

قال (چراغ محمد) میں دال مشدد ضرور ہے جیسے (ہر لحظہ فرود محمدؐ صاحب) ۱۲ اقول

اقول حرف مشدد جب آخرِ لفظ میں واقع ہو اور مضاف یا موصوف ہو یا کوئی حرف عطف
اوسکے بعد واقع ہو تو البتہ مشدد چاہیے اور اگر مضاف یا موصوف یا معطوف نہو تو زنہار
وزن شعر میں اوسے مشدد نہ لاوینگے بلکہ بتخفیف پڑھینگے مثال اول زبائے حدِ ادب
مثال دوم مولوی معنوی سے حمد بیحد مر خدای پاک را آنکہ ایمان داد مشت خاک را
دیکھیے بیحد کا دال بالتخفیف ہے بالتشدید نہیں مرحد لا احد الغنی بالله آخر ہے ۱۲

راقم الضعاف نگار

قلندر نیمہ دیوانہ و نیمہ ہوشیار



۱۶۱

قطعات تاریخ رساله آهنگ عجیب از فکر عبد الاحد

واقعات راجع قنبر علی ناظر خوش
از آن علما و عمال او داد هر کو قلم

سال تصنیف جناب عبد الاحد از فکر گفت
~~راهبر بلده النبی هادی الی الباب الحرم~~

الف سنه

چونکه قنبر علی برادر من
حاجی خانه خدا گر دید

در تصنیف واقعات حرم
نور و بلد فرجا گر دید

سال تاریخ از زمزم
هادی خانه خدا گر دید

الصاد سنه

آن سخنور که بود قنبر علی
شاعر او هر گز نیارد روزگار

سر گذشت ره با آهنگ عجیب
روز نیک خامه ندرت نگار

در قصاید در بلاد ثانی شتر
غیر احوال که نه بنید زینهار

ای رهی تاریخ با آهنگ عجیب
نخچه کاغذ نمود سبزه زار

رنگین بیانی

آبکشی

نثر او از نثر ترا هم در لب

طبع گوهرزای من عبد الاحد

چون گزین غوطه زدش در بحرها

خواند و غوطه خوردن در دریا

الثالثة

ای زبان فیض خلقی حاجی حبیب الحرم

کوه یکتا سنگ زد الفصاحت ببند

در چه فصاحت در روست بلاغت گرد

خامه جوهر رقم نامه پنجار خویش

زر پای نان پای رهبر خضر گزین

نثر بلیغ فصیح تو بر افلاک زد

هست ز نظمش حجاب نظم گهرهای نو

ای ز نسل مصراع هست سبع این حرم

شکوطها جابز ۱۲

نظم او از نظم گوهر آید

بهر سال ز خشت شد خور ستاره

گوهر لؤلؤ ایدش اندر گنف

آنکه زان اثر گشی عالمه هر چار سو

از عرب و عجم شوز آنا افصح

نهان لب لؤلؤ و هر او گوش سماعت شنو

از صدف سینه اش بحث البطر بکو

زر پای اثر قبای هست ره آورد او

نشئی بیتر بلاک گفت الا نشی او

متقدمان از بیت او بیت ارخ خوار بود

مصرعه ابروی خور خوهر لی آبرو

بس رگ نازک خیال خود به بلاغت نمود
زر فشان گشت بس گوهر لفظش صبا ن
حرف به لفظش تا هم آگه بسوی حور
نقطه در فش نمود لطافت گلشن صفت
نور بیانش جهان از فضل گلش نمود
طبع لذیذ از هی رحمت در گوهر سخن
نور بیانش نگار روشن صبح از ل
بس بیا کوثرش به بیخ چشمهٔ آب حیات
انکه زطبعی بود وه چه طهوری بود
انکه زمینی از چه نامه که خوشش می شد
خواستم جهد الجهد گوهر تاریخ نمو
صورتی بهری نمود فکر که ها لف گفت

تا به نوک خود دیده بحیرت درود
ور بیچ لطفش گر بی همچنی دخی نمو
عنبر و فش عبا لغو دل نافه بو
نور آگه لطیف نور فزاید ازو
گوهر و بیتم باشد آرزو آبجو
انکه و مهر فلک باید از و آبرو
خط بود گشن گر بی ببنه رخط خوبرو
هست و مهر فلک زنده جاوید ازو
ای که همه ملک صحو خوش گر تاب او
سایه مهر صبح از چه اختلیت ده بو
از صدف فکرش نامهٔ ثم بر دو

بس که دم صد بلند از دهنت تو سعادو

وه بس عجیب تر احوالی ما که خاطر بود — هر شعر اعداد وگهی از لب جو آرزد

الضائعه

گرد قصد حجاز — زهی رکرد امنی

جو قنبر علی ~~گوهر های سخن~~ — ~~زبیب جوهر~~ زد ه

نه اگر وه لطف باد داد و بین — زراه صدا بو هجری یار زد ه

الضائعه

جو قنبر علی منز ولکی نوشت — لطیفه ی ندارد به یکتا لیس

چنان سال از عیب در خواستم — که تلاش به عجیب زیبا لیس

روش های ~~بدیع کرده~~ کات — بو سبزه جا ای به همتا لیس

الضائعه

جو قنبر علی ~~ما شیر لطف~~ — ~~باشد~~ جون سعدی دادا و ری جا

زانکه سخنی و حرف شگرف — لطف ژنگی و د جلوه گرجا

در حسنت کلک صدی جریه — لب لشکر ها لطف شده مشتری جا

بلد روی از کار و حد تلکه باد — در بیر کهی در مثال گرجا

ایضاً

سخنور سخن سنج قنبر علی — سخنهای سنجیده با جوهری (هش روشن تر از انور)

جواهر جواهر چو ایثار کرد — ندا آمد از چرخ پیروزه ای

پی سال تاریخ برخواند دلی — عطارد باآهنگ مدحت گرای

ایضاً

شد جشن چو نامه نگار زین — از کلک برآورید کرم

برطرز تقاضای تنخوان سال — مقبول سخنور ا لجا لم

ایضاً

چو قنبر علی نامه الوری (نثرعالی ذکا) — دقایع رقم کرد اندر سیاق

پی سال فصلی که بود مجال — ز دستم بلقیا جوانع دریاب

ایضاً

چون قنبر علی حاجی [illegible] — اهنگ [illegible]

من سال سخن [illegible] — گفت [illegible]

۱۲۷۰

الف سته

چون نامه علی اکبر خانه در حال ... جایه | کاشف عجیب گرین نامه باطور تو یش کرده رقم

سال چون ... سال ... نامه ... | بدر ... سال نجابه خبر جبرو یاب ...

۱۲۲۳

الف سته

چون قنبر علی این نامه نو | کشف خانه با همه خوش بیان لی

بی ... مسیح چرخ چهارم

سنا عشی مسیح از چرخ چهارم | بدائی از وکه خضر راه و ابی

۱۲۲۱

الصابعه

از طرف سینی

چو قنبر علی نامه ... ضبط نمود | واقعات ... رسول الثقلین

واقعات جمع الله بعد فرض علین

طایر سدره باهات گرین هندی سال | کرد از سدره ندا هاوی خضر ... بین

۱۲۲۸

ماهوا مطلع علما جیبه

چو قنبر علی نامه ابن | رقم یافت از کلک خوش سال او

بدو سال مطلع الکبرات برفت | ... ندا زد به بنیال او

نه ... مسجد جمع ... | جامع صمد آمده سال او

... الف ... سال ... ۱۲۰۲ ...

... ۱۲۰۲ ...

62

از گفته‌های خود رحمة الله

چون نسیم آمد بیاد در بوستان خامه زد | مرغ طبعم از پی سال آن تا بپر گشود
عندلیب جوی بی معنی سال آن خرد | یکهزار و سیصد و هشتاد و یک بخود بود
شده بود

مولوی صاحب - ... خوب ... [illegible]

حضرت ... [illegible] ... ورنہ میں اوس ... لکھوں ... [illegible]

جناب مولوی صاحب قبلہ

السلام ... بہت عرصہ میں ... [illegible]

آج ... کرد ... کیا ... [illegible]

اور نہ کیا ... [illegible]

جب ... ماوات میں محمد ... [illegible]

درکنار ... [illegible]

آپ ... [illegible]

[illegible]

قطعات تاریخ از مصاحب مکرم تمام [illegible]

[illegible] الله که در راه حرمین | خضر توفیق مرا شد همراه | [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

از پی [illegible] یار زنم | [illegible] | [illegible] [illegible] را | [illegible] روم [illegible]

[illegible] | [illegible] | از پی سال روم [illegible] | [illegible]

۱۲۸۸

الف

چون شد [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

که از [illegible] | هم [illegible] | [illegible] | بی سال [illegible]

[illegible] | بی جاده [illegible] | از [illegible] | [illegible]

۱۲۸۸

[illegible] راه | نقش [illegible] | [illegible] الله [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

۱۲۸۸

در [illegible] [illegible] که [illegible] رواج شده [illegible] از خواص و عوام [illegible] [illegible]

هم [illegible] که برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که از [illegible]

برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

این بحث [illegible] که حل [illegible] کتاب [illegible] و کدام [illegible] واقع شود تا در جای بحث

خاص از این معنی برود نظر ولندیز نخواهد بود لاجرم [illegible] آمده بدین [illegible] باده را در رسالهٔ [illegible]

قرار داده ام [illegible] از این [illegible] [illegible] از موسوی [illegible]

[illegible] از آن [illegible] بیم الطبع رسیده اند [illegible] الفاظ و افتاد

و بحث از این بحث [illegible] فرموده اند [illegible] سوال [illegible]

نام وارند [illegible] الفاظ جمهور [illegible] و لیکن اکنون [illegible] شده از این جمهور

ز میان آن [illegible] قرار باید [illegible] امید دارم که بعد [illegible]

در این خصوص [illegible] فرموده شود قطعه تاریخ از مولوی [illegible]

[illegible] ز روشن صدق [illegible] دگر بار [illegible]

[illegible] [illegible] قطعات تاریخ [illegible]

[illegible] [illegible] چو بلبل سوی گلستان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] رو دارم

[illegible] رقم کرد [illegible] [illegible] مثل [illegible] سوی [illegible]

[illegible] [illegible] ز بهر [illegible] ساخته نامه [illegible]

[illegible]

69

کوربینه تماما صاف ایتدیکی کی یا جور حسابیه قطعات بینی کره حسبطور ایله آب ایچره قیام

صحیح ترتیبنی او دیکی سدروم کابینه دونیکا تسلیم ایدر او بینی ایله آلیسی ذی حی ایع قسیله مرادلرم

بالی ورکز بهچنی طاورلیشا الکیب صر قتال بور ایله ایچلی آنار طوبلرکی اولدیغی تاکه وصول ایلتدیکم

شانده لم بکو ناسید کمپوس آردی روانه زیاده ساحبه حضرت بهوی کیه دم رسمی ارسکوان

بیدن بولدبیس ابرالسی بیدن ایتدیکی کوسی زیاده حاصل سبیی در برسونه تکسیر ایجاد ایدر

بوطالبیی ایله بلکلدی تعریف آرد و رسخور اوستکا یا زیلکا دوزه حقدو مصحعی جاردیا پالسی کمال

کنارد کندب دارز و سد یابوس حلوانس ... ایکی دفعه ایکی زیاده سی لعط

عدالتی به حق وارمی یوقوکور ایله سد ایدید صحیح دیدی بین سعدای اوز منی یا

دکی نسبی یه امت محو باریکا اور ایکی الرداسد ایلدید صحیح دکین کورشوری اوصاو بالطرد

یاوکه بولادیکا ورد ویا زیاده بهبری یا غی اینه ۱۰ اوید ایکی ۱۳ ایجید اسیله مکمل ک

زودی کورد اینی ورمای یا تسلی بعد در سنه ایکی اوراق اوزره تمامی قلم یازیجی ملفوظ

سنه زیاده حدود حدوم

[illegible]

برادر ممدوح جناب [illegible] که بعضی قطعات در کتاب [illegible] اتمام باید [illegible] به کار [illegible] از جمله قطعات [illegible]

[illegible] به موجب [illegible] داخل صحیفه شده [illegible] چون [illegible]

[illegible] بعد [illegible] خود [illegible] موصوف [illegible] جناب [illegible] حاجی [illegible] اصلاح [illegible]

قطعات تاریخ [illegible] هم [illegible] نموده [illegible] حضرت [illegible] تاریخ [illegible]

در [illegible] [illegible] نظم قطعات [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] در صفحه [illegible] امید اصلاح از [illegible]

قطعات تاریخ نسخه [illegible] مولوی عبدالله [illegible]

[illegible] سال [illegible] عبدالله [illegible]

۱۲۹۹

الف

[illegible] حاجی [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] سال [illegible] | آن [illegible] حاجی [illegible] | [illegible]

۱۲۹۹

[illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

۱۲۹۹

الف

[illegible] علی حاجی [illegible] حرم | آنکه [illegible]

[illegible] | [illegible]

ده کتاب به نام ... نور بخش ... سال ... محمد صادق ... [illegible]

۱۲۷۹

سوی ... [illegible] ... سال ... [illegible]

۱۲۸۸

قطعه تاریخ بجهت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۸۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۸۸

[illegible]

[illegible]

برادر محترم حضرت شاه ... که علی قطعات در کتاب ... ارواح ما بود معمول حضرت ... آنکه از همه قطعات [illegible]

... [illegible] ... صحب ... و ... واخل صحابه شده ... آید چو ... [illegible]

... الشعرا و سلم ... میر محمد ... برادر ... موصوف هم ... حاجی ... حاجی در اصلاح [illegible]

قطعات تاریخ ... هم الفقات ... آید و ... حضرت ... تاریخ که با ... ارواح [illegible]

در ... هم ... آید در نظم قطعات این تاریخ ... [illegible]

مقابل ... در صفحه ارواح ... حال ... امید اصلاح از حضور [illegible]

قطعات تاریخ نسخه ... مولوی عبدالله ... [illegible]

... میر علی ... وفات ... سال ... عبدالله ... [illegible]

۱۲۹۹

ایضاً

... میر علی ... برادر من ... حاجی ... [illegible] ... وفات حرم ... [illegible]

... سال ... [illegible] ... حاجی میر علی ... [illegible]

۱۲۹۹

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

۱۲۹۹

ایضاً

... میر علی حاجی ... حرم ... آنکه ز ان ... [illegible]

جامه ... نامه ... [illegible] ... زر صدف ... [illegible]

از دو سالت تا ... جعفر ... | بر ساسانیان ره آورد او

ده چه ... دور و ... الله ... | مثل او ... چراغ گوش ...

پس یک تاریخ ... چو به ... | تا ز افسوس چار و ... حدیث ورد

از جعفر ... سپس صورت نقطه ... | وز رخ نقطش ... معنی ...

حرف ... سپهر مثل ... | معنی ز حرفش ... تا نام بود

پس ... چشمه ... | زنگ ... خط ...

آنکه نظری بود و ... | تا ز ... همه ...

آنکه ... نامه ... | شامه ... خط ...

سال ... نگفت ... | یک هزار و دو صد و هشتاد و ...

١٢٨٨

ایضاً

چو ... علی ... [illegible] ... راه ... سر زد

١٢٨٨

ایضاً

چو ... علی ... [illegible] ... نظری ... سال ... [illegible]

ایضاً

سر ... [illegible] ... چو ... علی ... [illegible]

ز ... حرف ... [illegible] ... سال ...

[illegible marginal notes]

جلوه ...

سه روزی [illegible] و [illegible] الله [illegible] شبهای [illegible]

[illegible] [illegible] سال [illegible] [illegible]

این نامه [illegible] از [illegible] [illegible] وصول [illegible]

حوض [illegible] علی [illegible] [illegible] سال [illegible]

الله

حواله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سال [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible]

الله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سال [illegible]

[illegible] [illegible] علی [illegible] [illegible]

[illegible] سال [illegible] [illegible] [illegible]

تنبیه [illegible] علی [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ضعفهات جانکنی

سیل زرود از طبیبت [illegible] ... درد باشد بلکه توحید وقت [illegible]

چون بود [illegible] اندر رو آید مرده ... حی ... در شب تاریک نور تو باشد شمع دین

بی کجا باور دو هم منبر ان را حجاب ... رب من [illegible] پیغمبر رسول آخرین

از رقت ضمیر باشد مرنو ما الباب ... رحمت ابر و شور مولس [illegible]

و شکر گان مرا ای [illegible] ... در لوای حضرت باشم [illegible]

دست من ای شاه دین در حول [illegible] ... خیر تو علی [illegible] روا این قدم [illegible]

هر [illegible] طصل [illegible] ... نامه اعمال من افتد بدست او [illegible]

بر صراط [illegible] رهبری کن تا از [illegible] ... ای که رازت [illegible] الا رحمة للعالمین

پرور [illegible] [illegible] ... چون ندا سازد و [illegible] علی [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... جای ما [illegible] فردوس برین

هر صلوات [illegible] ... صد صلوات [illegible] آل طاهرین

ماه [illegible] ... تا که [illegible] سجده [illegible]

تا که دوران زمین باشد سال و ماه را سیر ماه　　　تا که باشد چرخ را با اختران گردش حاملش

صد درود و آفرین بر روح پر فتوح روز و شب　　　صد سلام آفرین بر روح پاک آل اطهارش

68

69

بسم الله الرحمن الرحیم

قصیده در نعت سید المرسلین صلوات الله علیه الی یوم الدین

الصلوات ای سایه‌ات ناممدوده بر فرش زمین / السلام ای پایه‌ات عالی [افزوده بر] عرش برین

مرحبا ای [illegible] / حبذا ای خاتم ایجاد و عالم را نگین

ای بهار آفرینش شد ز تو رونق گزین / دفتر ایجاد و تکوین را [از تو] [illegible] زینت [illegible] گزین

[illegible] انوار [illegible] [انوار تو [illegible]] / ای بنای [illegible] [از ثنای تو [illegible]]

قصر والای تو باشد سجده گاه عالمین / جای رب [illegible] صاحب روح الامین

ز آستانت [illegible] عرشیان و فرشیان / خاک پایت طوطیای [illegible] اهل یقین

تا جدار آن جناب از [illegible] / ساکنان [illegible] اعظم از غلامان کمین

تحت پایت [illegible] / جای پایت عرش اعظم [illegible] برین

[illegible] / پاسبان آستانت [illegible] برین

سرور [illegible] آستانت چون خدم حاضر [illegible] / پادشاهان [illegible] و فغفور [illegible] جبین

سروران [illegible] را [illegible] کنند / [پیروان و همرهان و] [illegible] بر جبین

طلعت ... ارباب

ای زپایت زیب جاروب شعاعی آفتاب / خاکراهت را بجان [illegible] اوج برین

ازپی سرمه‌ای چشم

مشعله‌دار تو بوسی [illegible] / آینه‌دار

مشتری [illegible] چرخ چارم [illegible]

بردارت فلک شد

چتردار و ناشر ... [illegible] / دوره‌دار و ... ان تو جبرئیل امین

خرمن سقای تو باشد پیر کنعان حله‌دار / فرش ... قصر تو ادریس ... خلدبرین

آراسته آب و گلستر

باغ دیوان قدرت [illegible] / حضرت آدم همانا بود اندر

... ماء و طین

از ازل تا ابتدای تا ابتهای [illegible] / هیچ ... هم ... بالیقین

مفتی طه ... راز دار ... ل اتی / ... حق ... خدا ... و ... دین

مالک ملک ... و ... عاصیان / شافع ... روز ... جامع المشرقین

مصدر وحی الهی مظهر انوار حق / سرورا یا ... رحمة للعالمین

صاحب ... دواج ... لام / شافع روز ... و ... یوم دین

خاتم در

دره ... رسالت ... سم / ساقی تسنیم و کوثر ... ساکنین

ناسخ ... ... رایج ... جلیل / خاتم ... نبوت ... دین متین

بارگاه قاضی روز الست

از حضور ... / آنچه فرمان ... تو شاه دین

مفتی دیوان قدرت از ازل تا ... / ... طغرای رسالت ... از ...

همرکاب رفرف براق و [illegible] آسمان مضمار تو

همه کلامت

[illegible] رب موسی [illegible] جبرئیل

طالب رب دو عالم ای تو می ملکوت

عاشق راه رضا معشوق مرتضی خدا

تاج [illegible] ای تو [illegible] و حیدر

چراغ

ای [illegible] طور حرمت قامت [illegible] العماد

قفل [illegible] لبانت ای دهانت [illegible]

ابروان تو

[illegible] نجم سعادت [illegible]

[illegible] از [illegible] نور [illegible]

اصل

هر دو ساعد شاخ طوبی [illegible]

یک عطر دان و غنچه باغ

بهشت [illegible] ارم

یوسف مصری [illegible] غلام

ای [illegible] سلطان [illegible]

هم بوالبشر

میزبانت ایزد و مهمان تو خیر المرسلین

همنشینت

هم [illegible] قدسیان و هم صفوت مرسلین

مصطفی و مجتبی محبوب رب العالمین

حامد حمد خدا ممدوح رب العالمین

ماه تابانت

آفتاب روی روشن [illegible] جهان

عقد [illegible] سلک [illegible] کنز دین

والضحی رخسار تو واللیل زلف عنبرین

شاهدت آمد الم نشرح بقرآن مبین

[illegible] المبین

مژگان حوران و

[illegible] نرگسین

زمزمی

[illegible] تو [illegible]

[illegible] از ازل حسن آفرین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

ای سلطان [illegible]

آدم از نام تو [illegible] در [illegible]

اجاد

ذات تو تا عالم ~~بشاج~~ الشمس نمش خلق ‌ / ‌ نام تو در عالم ارواح شد حصن حصین

ساحت تو ن و مکان در یکزمان بنموده ‌ / ‌ آفرین صد آفرین صد آفرین صد آفرین

~~آنکه رحمت الهی ذات تو تا خلق جابر ‌ / ‌ سایه ذات تو تا ذات تو در دوران همه~~

مطلع دیگر بخوانم موسیسا را جواب ‌ / ‌ مطلع شمس و قمر باشد از و جلب زلل

مطلع ثانی

سرایی شمع عبلین

ایکه اول نبوت را تو صد اولین ‌ / ‌ ای تو ای بزم رسالت را ~~چراغ آخر~~ تبا

با همی ... جا آدم ... حق ... بین ‌ / ‌ بازی سعد یک ... بر حرم من عملین

ما طلب در عصا ... آدم اندر ... بین ‌ / ‌ من عمل ... عمل ... عمل ... بین

از شر دیو بخت و شیطان لعین

~~وارثان ما ... و بعض~~

من بدرو در ... عصا معلم خوار و زار

ای رسول هاشمی دستی بمن دستی ... ‌ / ‌ تر شد از اشک گناهم چمن و ... بین

نوردیم

بر درت استاده ام ای ... را چاره ساز ‌ / ‌ حالتم از من چه پرسی ... را ... بین

کار ... بخواهم از ... ای رسید ‌ / ‌ حالتی دارم که اعدا را بیاشد ... بین

تاب و ... سیارم ... در فکر یار ‌ / ‌ از تحمل عاجز آید تاب و ... بین

تا که عهد او ... از ... عصیان شد سیاه ‌ / ‌ عذر ... خواه از در ... رب العالمین

71

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند یکتاو فرد زن و مرد را جفت او ساز کرد

خداوند شب را خداوند روز خداوند شب را خداوند سوز

خداوند فردا و دیروز را خداوند ساز بر پی روز را

خداوند دین و خداوند دش خداوند پیدائش عقل و هوش

خداوند آب و خداوند گل خداوند پیدائش جان و دل

خداوند گرما خداوند سرد خداوند بارش خداوند برد

خداوند آتش خدای هوا خداوند پیدائش ماسوا

خداوند باز و خداوند نوز خداوند آرنده آب از تنور

خداوند دارای انجم شکوه خداوند هامون خداوند کوه

خداوند نیز خداوند خور خداوند گوهر خداوند زر

خداوند مشک و اصحاب فیل خداوند جیحون خداوند نیل

خداوند جن و خدای بشر خداوند چتر و خداوند سپر

خداوند اشتر خدای سمند خداوند اشتر چو کوه بلند

خدای چرند و خدای پرند خدای وحوش و خدای درند

خداوند شهود و دراج را خداوند طاوس و ستاج را

خداوند تخت و خداوند تاج خداوند باج و خدای خراج

خدای پرستا و مودری خداوند پنهان و پیداری

خداوند دریا خداوند موج خداوند عسکر خداوند فوج

خدای سیاه و خدای سپید خداوند بیم و هراس و امید

خداوند عدل و خداوند جور خداوند شیر و خداوند ثور

خداوند بدر و خدای هلال خدای کمال و خدای زوال

خداوند حرب خداوند سور خداوند غلمان خداوند حور

خداوند کعبه خدای کنشت خداوند دوزخ خدای بهشت

خداوند طاعات و طامات را خداوند عزا و هم لذات را

خداوند ترسا خدای جهود خداوند گبر و خدای ثمود

12

خداوند صابر خدای صبور
خداوند شاکر خدای شکور

خداوند لوح و خدای قلم
خداوند نیزه خدای علم

خداوند کرسی و عرش برین
خداوند باد و فرش زمین

خداوند مشرق جنوب و شمال
خداوند مغرب که وارد هلال

خداوند رضوان خداوندی ملک ؛؛
خداوند آرنده نه ملک ؛؛

خداوند جبریل سدره مقام . ؛؛
فرشتگان را چو آرد پیغام ؛؛

خداوند صور و نفاخ صور .
خداوند گور و یوم النشور .

خداوند میکال روزی‌ده وار
بپرورساندش نگه نثار

خدای روانگر را بسا خفته
که مدار وجودش پرانداخته .

خداوند اخگر ده برق را
خدای نماید اناالحق را

خداوند اختر بافلاک ده
خداوند افسر خاک ده

خداوند هستی کن از عدم
ز هستی کن بعد از آن بالعدم

خداوند نطفه ده در شکم
بدو باد جان ده و بابیش دم

به نه ماه او طفل پیدا کند
دبابیش دگر زان هویدا کند

به بستان باور [illegible] به [illegible] را
مهیا کند و ابر [illegible] را

گهواره ز سیب وارو نگاه
رساند ز گهواره بر [illegible]

سپس زان ز دانش فروزد نگاه
ز [illegible] آورد او رساند [illegible]

ز نور خرد روشنائی دهد
گدائی [illegible] شاهی دهد

مر او را رساند [illegible]
بنده [illegible] ظل الهی

مرده هر کس پیش او احتیاج
ز شاهان عالم ستاند خراج

[illegible] با دو [illegible]
[illegible] نهد

ببینی چو [illegible] نه بیند [illegible]
هوای انار [illegible] به سر

نیابد کسی [illegible] باد [illegible]
به باغ ارم [illegible] هوس

همه سازد و [illegible] مهیا کند
ز [illegible] پیدا کند

چو انجام باید رساند [illegible]
کند روح [illegible]

گهی زنهار گدا [illegible] دهد
گهی [illegible] تاج [illegible] نهد

گهی دهد کبر و نخوت غرور
گهی نماید از [illegible] نفور

مر او را [illegible] با [illegible]
برای [illegible]

73

چه خوش گفت سعدی نیکو سرشت / که روحش کند سیر باغ بهشت

مر او را رسد کبریا و منی / که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

کسی را به آتش رساند ز آب / گهی به شیر ور شید باب

کسی را لب ماهی نماید ز نیل / کسی را ز دشمن نماید خلیل

بپاید کسی بارا نور گرد / بپوشد لباس شام دیجور گرد

کسی را ز تخت آورد روی خاک / کسی را نشاند به تخت از مغاک

کسی را کندم خوشش آید پسند / کسی را ز آتش رساند گزند

به دست کسی بارا نور گرد / گه از معارف کسی دور گرد

کسی را دهد نور در شاهراه / کسی را ز راه آورد او بچاه

کسی را ز دریا گذارش نمود / کسی را ز دریا گذار رهنمی نمود

کسی را ز حلق مرغ بریان دهد / کسی را حلق مرغ بریان دهد

کسی را ز بطن پرستش کند زیر خاک / کسی را ز بطنش برآورد پاک

کسی را غذا مرغ و ماهی دهد / کسی را غذا مرغ و ماهی شد

کسی را ز طوفان دهد زندگی / کسی جان گذارد ز نشر شد گی

بچاه اندر آرد کسی ولیند | ز پستی رساند به تخت بلند

گدایان و بدبخت حاکم کشی | به میدان ز جمله نماید خوشی

هزارهای کاسه فروشد بکار | صدرهای بسته نماید گزار

به بند آورد شاهد دلپسند | بگنبد فرازد تمام بلند

گواهی دهاند ز طفل صغیر | میرانند و دامن هر اسیر

کند پیل و هم پیل تن را تباه | ز مرغ هوا خانه دارد نگاه

چو آبی ز بازار فرود آورد | گهرها صدف در وجود آورد

گهرهای یک دانه را آب ارزوست | صدفهای پرور نمود آب ارزوست

دری بیار را بیاسی ارزوست | دل رهنما رهنمائی ارزوست

هدر بهای عثمان زر و رسی ارزوست | بهای گهر جاودرسی ارزوست

زکان بدخشان چو لعل آورند | نعمت فروشند و مال آورند

یکی زیب تاج شهان ساختند | یکی را بکیسه دراندر خنند

اگر سنگ سهمی مال از بی رست | یکی را بود لعل و مال از یکی رست

زمین را به آتش آشنا ساخته | ز کوه گران سنگ اندر خفته

19

بگسترد گسترده تا پرنیان شود | زگلهای پر رنگ رنگین شود

بیاراست زمین را ببار از نخست | گل یاسمن خار خار ز روست

کشیده خوشا چادر نیلگون | ندارد طناب و نباشد ستون

ز مهر فروزنده و ماه همه | قمر را ببند و بیگاه همه

کند نیلگون چرخ را زیر و زبر | ز اختر فروزان سحر تیره گر بر

بیک سلسله چار گوهر از وست | کی بود چه را چاره باور ز روست

پدیدست او را ترا نور داد | بنظر شدت و چشم تو نور داد

نه او را ست مادر نه داده ترا | ز مهرش نهاده ترا و ترا

نه او را بود جفت نی اوست زن | ترا داده از وی نه آرام تن

سزاوار بدارد که یازد و دهد | زیاری ترا زور یازد و دهد

نه پروای خوردن نه پروای پوشش | ترا داده از آب نه و بر وزد و پوشش

نه یاری ست او را که یاری دهد | نه دستی که او دستیاری دهد

نه پایی ست او را نه او جا بدار | نه هر جای گروه ترا پایدار

سری نیست داده ترا سروری | ز افسر نهاده بسر افسری

زبان داده ترا بهر زبان ساخته — دهان داده ترا بهر دهان ساخته

نگاهی بر این سبز تاب گل — ز آب و گلش زد چه خوش نقش دل

شمارنده تارهای نفس — برآرنده مرغ جان از قفس

فرستاده هر فرستادگان — [illegible] زادگان

سخن را دراز و رسای — [illegible] را [illegible] نمای

پرستندگان را بجود نمای — برای ستندگان [illegible]

[illegible] شمع سبز — ز پور زمین [illegible]

باز دلش که این باغ فیروزه رنگ — [illegible] حرف کن ساخته بهر زنگ

خوش آنکه نیلگون ساخته — [illegible] باید که چون ساخته

[illegible] بیار رسته — نه آواز کس [illegible]

[illegible] — نه طفل غرور را بیار [illegible] نفس

اگر نیک سیبی به برگ گیاه — نماید خط صنعتش را گواه

بیا ای همی با تو شاهان نیست — سپاهی خدا را که پایان نیست

ستایش [illegible] خواهی درازی شمار — شماری شمردن یکی از هزار

ثنای ورا نیست پیدا کنار		همان به که دوست مناجات آر

مناجات

خدایا ز کردار زشتم گذر		یکبار ز نو تم نسازی بی نظر

یا آمرزگارا همین		ببخشای بر حال زار همین

که او را بجز دوزخت جای نیست		درین مشکل جز تو ماوای نیست

چو نام تو آمرزگار آمدست		چرا دیر سازی به کار آمدست

اگرچه فزون است بدکاریم		بنزد از بخشایشت من نیم

که مارا سرور سی به جان واده		سرور سی تو مارا فزون داده

سپس آفرید سی مرا تن بهش		تمام و مرا دادی از لطف بخش

چو آن شیر را خود به بابا رسید		دهی قوت و کردی تو و نزار پدید

بان با تو آن بوداد سی بود آن		بان با مرادی تو کردی جوان

ز دستم مرا دستاری که کرد		زبانم مرا یاد آری که کرد

بخشم مرا روشنای که داد		مرا انس فزون تر رسای که داد

مرا این دهان تو خوش آواز کرد		مرا این زبان تو نکو ساز کرد

هم از تست ای کارساز جهان — سپاس تو هر یک بگویند از آن

اگر با همه بذل و نعمای من — سپاسی نکردم ترا در خوری من

گشودم ازین غم چو غوغای من — بگردون بگنجید آوای من

بدست ستمگار این اهرمن — گرفتار گردیدم الواسی من

من از نا سپاسی و اهرمنی — نه پرهیز کردم زنا کردنی

نه این زشت کار نکو ساخته — نه پایم ترا جستجو ساخته

بخشیم ره راستی را نمود — ندانستمی باب حق را گشود

و هاتم بحرف ستائش سرود — زبانم نه گاهی سپاسی نمود

چهل سال عمر گران مایه من — براه هوا و هوس داده تن

گنه کار بنده تبه زشت کار — چه ننگ آمد از من بدین بار

نبوده بنده دست عملی تا کنون — نبالش درست و نخواب اندرون

من آن زشت کارم که روز حساب — اگر برده ام را برای عذاب

بدوزخ بر آن گاه خوانند کس — بقدرم برون از سقر راندنش

السلام ای بلبل گلزار یثرب السلام السلام ای طوطی آئنه والسلام

16

